



بیمه‌های درمانی همگانی و اجتماعی برخوردار هستند. حق بیمه کارکنان دولت مشمول قانون تأمین خدمات درمانی به‌طور متوسط در حدود یک سوم توسط فرد بیمه شده و دو سوم توسط دولت پرداخت می‌شود و در مورد بیمه‌شدگان تأمین اجتماعی ۹٪ از دست‌مزد بیمه شده به‌امر بیمه درمان اختصاص داده می‌شود. جمع حق بیمه دریافتی بابت کلیه تعهدات قانون تأمین اجتماعی در مورد بیمه‌شدگان ۳۰٪ دست‌مزد ماهیانه تعیین شده است که ۲۰٪ آن توسط کارفرما، ۷ درصد توسط فرد بیمه شده و ۳٪ توسط دولت پرداخت می‌شود.

خدمات درمانی در ایران به‌سه صورت عمومی، بیمه‌ای و خصوصی به‌مردم عرضه می‌شود. امکانات درمانی بخش عمومی از طریق مؤسسات دولتی یا مؤسسات وابسته به‌دولت و همچنین سازمانهای خیریه به‌صورت مجانی در اختیار طبقات مختلف اجتماعی و مخصوصاً گروه کم‌درآمد شهری و روستایی قرار دارد.

حدود ۳۵ درصد از جمعیت کل کشور نیز که از گروههای مختلف کارگران و کارمندان دولتی و غیردولتی و کارکنان مستقل و روستاییان تشکیل می‌شوند در مقابل بیماریها بیمه هستند. بخش خصوصی در جوار بخش عمومی و سازمان بیمه آزادانه به‌فعالیت خود ادامه می‌دهد و به‌وسیله مطبها، درمانگاهها و بیمارستانها خدمات درمانی را به‌مردم عرضه می‌کند.

تعداد کل پزشکان کشور که در بیمارستانها و درمانگاهها و



مطبهای خصوصی فعالیت دارند ۱۴۲۴۲ نفر است. از این تعداد ۴۳۱۰ نفر منحصراً و ۱۸۰۲ نفر دندانپزشک هستند. علاوه بر آن از خدمات ۲۰۰۰ پزشک خارجی نیز استفاده می‌شود.

با وجود همه پیشرفتهایی که طی سالهای اخیر در زمینه عرضه خدمات درمانی به‌دست آمده است، هنوز دشواریها و نارساییهایی در امر تأمین درمان وجود دارد. یکی از این تنگناهای اساسی در زمینه عرضه خدمات بهداشتی و درمانی، کمبود پزشک در کشور است. گذشته از آن، توزیع پزشکان و امکانات موجود نیز مناسب با توزیع جمعیت در مناطق نیست. به‌طوری که تقریباً ۵۰٪ از امکانات درمانی و نیروی انسانی تنها در تهران که فقط یک‌هشتم جمعیت کشور را دارد متمرکز است. مشابه چنین الگویی با ابعاد کوچکتر در سطح استانها بین شهرها و روستاها وجود دارد.

در برخورد با مسائل و تجارب سالهای گذشته در زمینه توسعه خدمات درمانی و توزیع مناسب امکانات با توجه به‌کمبود نیروی انسانی پزشکی در روستاها، چنین نتیجه‌گرفته می‌شود که در شرایط کنونی به‌کار گرفتن متخصصین عالی یا تکنولوژی پیچیده و گران نه فقط از دیدگاه اقتصادی منطقی نیست، بلکه عملاً نیز ایجاد اشکال می‌کند. از این رو تحول در نحوه ارائه خدمات بهداشتی و درمانی به‌خصوص در روستاها بسایند تابع شرایط و امکاناتی باشد که بتواند همراه با سایر خدمات در وضع اجتماعی آنان اثری فوری و سریع بگذارد. به‌همین منظور است



که طرح شبکه‌های بهداشتی و بهزیستی به مرحله اجرا گذاشته شده است.

اساس طرح شبکه‌های بهداشتی و بهزیستی بر مبنای استفاده از کادر کمکی پزشکی است، که با اجرای آن استفاده هر فرد روستایی از پایین‌ترین سطح عرضه خدمات بهداشتی و درمانی تا سطح درمان تخصصی در شهرها امکان‌پذیر می‌شود. هر شبکه بهداشتی و بهزیستی که جمعیتی در حدود ۳۰۰ هزار نفر را زیر پوشش بهداشتی و درمانی قرار می‌دهد از اجزایی ترکیب شده است که به وسیله آن از نیروی پزشکی موجود حداکثر بهره‌مندی را کسب می‌کند.

گام دیگر در برخورد با مسئله کمبود پزشک استفاده از حداکثر کارآیی نیروی پزشکی موجود است. بر این اساس، طرح تمام وقت «کارانه» با ایجاد ارتباط مستقیم بین میزان کار مفید پزشک با درآمد وی و انفای تدریجی نظام پزشکی کسارمندی به مرحله اجرا گذارده شده و همراه با آن و به عنوان راه‌حلی موقت استخدام پزشکان خارجی عملی شده و شرایط و امکانات لازم در جهت جلب پزشکان ایرانی مقیم خارج نیز فراهم گردیده است. به طوری که تعداد بازگشتگان به وطن سالانه و به طور گروهی در حال افزایش است.

جهت تعمیم خدمات مربوط به فوریت‌های پزشکی به تمامی نقاط کشور، طرح شبکه‌های اورژانس در سطح شهرها و روستاها به مرحله اجرا گذاشته شده است. به علاوه چون نمی‌توان در هر



روستا بیمارستان مجهزی ساخت. باید بیمار را با وسائلی مانند هلیکوپتر به نزدیکترین بیمارستان رسانید. در مورد ایجاد تعادل موجه در هزینه‌های دارویی و نیز تأمین داروهای ضروری و حیاتی مورد نیاز کشور، طرح دارو به مورد اجرا درآمده است. بر اساس پیش‌بینی وزارت بهداشتی و بهزیستی تا پایان برنامه عمرانی ششم (سال ۲۵۴۱) ۹۰٪ جمعیت کل کشور زیر پوشش بیمه‌های درمانی قرار خواهند گرفت. ۵۵ درصد از جامعه شهری و ۱۰ درصد از روستاییان تحت پوشش درمان مستقیم خواهند بود و ۲۵ درصد دیگر از جامعه شهری از خدمات درمان غیرمستقیم استفاده خواهند کرد.

طبق آمارها در دوران پانزده ساله انقلاب تا به امروز تعداد کلی بیمه‌شدگان ۵۲۱ درصد، تعداد کارگاه‌های مشمول مقررات بیمه ۲۱۹۵ درصد، تعداد بازنشستگان مشمول بیمه ۳۰۹ درصد، تعداد بازماندگان مستمری بگیر ۴۶۰ درصد، تعداد از کارافتادگان مشمول مستمری ۵۲۰ درصد افزایش داشته است.

حزب رستاخیز ملت ایران

همه اصول نوزده گانه انقلاب که توضیح کلی درباره آنها داده شد، اکنون اصول حاکی بر زندگی ایران امروز و راهنمای جامعه ما در مسیر پیشرفت هستند، و در مورد سایر اصول احتمالی آینده نیز مسلماً چنین خواهد بود. مردم ایران که کلیه شئون مادی و

معنوی زندگی ایشان در ابعاد مختلف تحت تأثیر اصول انقلاب قرار دارد و در همه امور روزمره و برنامه‌های کوتاه‌مدت و درازمدت شخصی و اجتماعی و ملی خویش با آنها از نزدیک در ارتباطند. طبعاً با این اصول آشنا هستند و از راه وسایل مختلف خبری و سایر وسایل نیز به‌طور مستمر اطلاعات تازه در این مورد به‌دست می‌آورند.

با این همه، این آشنایی و اطلاع روزمره، پاسخگویی کافی این نیاز نبود که روح و ایدئولوژی انقلاب ایران به‌مفهوم کامل و عمیق آن و از همه جنبه‌ها و ضوابط مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد و در حداکثر ممکن به‌حداکثر افراد شناسانیده شود. تا بدین ترتیب راه برای شرکت آگاهانه آنان در پیشبرد انقلاب و اظهار نظرها و راهنماییها و نوآوریها و البته انتقادهای سازنده و مثبت آماده گردد. چنین مشارکتی برای پیشرفت انقلاب ضرورت کامل دارد، زیرا این انقلابی است که به‌خاطر مردم ایران و بنا ناید قاطع ملی صورت گرفته است، و باید اجرای آن به‌بهترین صورت ممکن ادامه یابد. لازمه این کار وجود یک سازمان عظیم ملی و سیاسی است که با همه مردم ایران و تمام قشرهای جامعه ایرانی سروکار داشته باشد تا بدین ترتیب عموم افراد ملت در لوای آرمانهای مشترک در آن گردآیند و در این چهارچوب کلی نظرات و اندیشه‌های مختلف خود را که طبعاً بر حسب اختلاف سلیقه‌ها و اختلاف برداشتها و روحیات با یکدیگر تفاوت دارد، و باید هم تفاوت داشته باشند، با یکدیگر در میان گذارند و از راه

گفت‌وگوشنود سازنده به‌رفع مشکلات همت گمارند و مراجع اجرایی را نیز در رفع آنها یاری دهند.

ایجاد چنین سازمان عظیم سیاسی و ملی، به‌صورت تشکیلاتی پایدار و فراگیر با زیربنایی از اصول فلسفی و اجتماعی انقلاب، در واقع تضمین آینده ملی است، و بر اساس احساس این ضرورت بود که من به‌عنوان مسئول سرنوشت کشور و به‌عنوان فرمانده انقلاب، تشکیل این سازمان را به‌نام «حزب رستاخیز ملت ایران» در ۱۱ اسفندماه ۲۵۲۳ اعلام داشتم.

بدین ترتیب این حزب به‌عنوان مظهر یکپارچگی و پیوستگی ملی پی‌ریزی شد تا در آینده یک مکتب واقعی میهن‌پرستی و کار و آفرینندگی در اجرای اصول انقلاب ایران، و زیربنای معنوی و فکری جامعه ایرانی در مسیر تمدن بزرگه‌باشد. حزب رستاخیز ملت ایران با این رسالت به‌وجود آمد که نه‌تنها یک حزب فراگیر سیاسی، بلکه در عین حال یک کانون فکری و فلسفی برای همه مردان و زنان ایرانی باشد، خانه‌ای باشد که در آن اعضای خانواده بسیار بزرگی که ملت ایران نام دارد به‌دور هم گردآیند و اندیشه‌ها و طرحهای سازنده خویش را همراه با مشکلات و مسائل خانوادگی با یکدیگر در میان گذارند و تجارب و نظرات و آراء و پیشنهادهاشان را ارائه دهند و راههایی را نیز که برای اجرای آنها مناسبتر می‌دانند عرضه دارند. چنین برداشتی ضامن تأمین ارتباط دائم قوه مجریه با همگی افراد ملت است، تا بدین ترتیب از یکسو تصمیماتی که در سطح عالی اجرایی برای



یشرفتم امور مملکت گرفته می‌شود از راه حزب به‌عموم افراد ملت منعکس شود و از سوی دیگر نیز، نظرات و واکنشهای ملت در مراحل مختلف اجرای این تصمیمات از طریق حزب در دسترس هیئت مجریه گذاشته شود، و از این راه رابطه متقابل و استوار این دو تأمین گردد.

تشکیلاتی که بدین ترتیب باید منابع فکری و مادی کشور در آن بسیج شود ملی‌ترین تشکیلاتی است که تاریخ ایران بیاد دارد. زیرا این سازمانی است که عموم افراد ملت ایران با حفظ همه آزادیهای فردی و اجتماعی خود در آن شرکت دارند. رسالت اصلی حزب این است که یک مکتب بزرگ آموزش سیاسی و اجتماعی و فلسفی (البته جنبه فلسفی انقلاب و نه به معنی اعم آن) باشد و روحیه اجتماعی فکر کردن و اجتماعی بودن را جایگزین روحیه انفرادی سنتی سازد که یکی از آثار دوران قنودالی است و باید در جامعه پیشرو امروز ایران در صورت افراطی آن از میان برود.

احزایی که پیش از ۲۸ مرداد ۲۵۱۲ وجود داشتند به‌خصوص در زمانی که کشور در اشغال بیگانه بود، متأسفانه یا برای تأمین مصالح بیگانگان و یا برای مقاصد خاص و معینی که جنبه موافقی داشت ایجاد شده بودند، و در هر دو صورت ریشه‌ای در میان ملت ایران نداشتند. علت از میان رفتن آنها نیز همین بود که چون با منافع خارجی آمده بودند با همان منافع نیز می‌رفتند، و یا چون مقاصد خاصی آنها را به‌وجود آورده بود همان مقاصد نیز



به‌عمرشان پایان می‌داد. احزایی که بعد از ۲۸ مرداد به‌وجود آمدند البته جنبه کاملاً ملی و ایرانی داشتند ولی چون با پیروی از شیوه غربی ایجاد شده بودند در سیستم حزبی کشور یک گروه در اکثریت بودند یعنی دولت را در دست داشتند، و گروه دیگر که اقلیت را تشکیل می‌دادند با آنکه مسلماً بسیاری از ابرانبان پاکدل و میهن‌پرست و خوشفکر جزء آنها بودند از شرکت مؤثر در کارهای سیاسی و اداری کشور دور می‌ماندند شاید چنین وضعی برای جوامعی که سیر تکاملی خود را به‌صورتی تدریجی و منظم در مدتی طولانی انجام داده‌اند قابل قبول باشد، ولی از نظر جامعه ما که در سیر شتاب‌آمیز یشرفتم خود به‌بهره‌گیری از همه نیروها و تمام استعدادها و استفاده از کلیه امکانات و منابع انسانی خود احتیاج دارد یقیناً قابل قبول نیست، و نمی‌توان پذیرفت که بسیاری از افراد برجسته و صادق و صالح به‌دلیل عدم عضویت در حزب اکثریت از شرکت مؤثر در انجام وظیفه بزرگ سازندگی کشور محروم بمانند.

با تأسیس یک حزب واحد ملی، به‌تمام گروه‌ها و افراد از هر طبقه و با هر طرز فکر و سلیقه و روحیه فرصت شرکت در مسابقه شایستگی در شرایطی کاملاً مساوی داده شده و همه مشاغل و مقامات سیاسی و اداری مملکت در اختیار عموم قرار گرفته است. بدین ترتیب اکنون دیگر تنها شرط موفقیت هر فردی در احراز این مناصب لیاقت و استعداد و علاقه و پشتکار اوست. البته مفهوم «حزب واحد» این نیست که در داخل آن تحرک

و اختلاف سابقه و برخورد اندیشه‌ها وجود نداشته باشد. اگر چنین باشد، این حزب تأثیری واقعی در امر تحول و تکامل نخواهد داشت، در حالی که ما درست بعکس خواستار کمال تحرک و تحول اجتماعی از راه فعالیتهای حزبی هستیم. بدین جهت در داخل صفوف حزب راه برای تضحی گرفتن سلیقه‌ها و اندیشه‌های مختلف، و تشکیل آنها در جناحهای مشخص حزبی، البته در زیر لوای سرکن بنیادی و تغییرناپذیر حزب، یعنی نظام شاهنشاهی و قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت، کاملاً فراهم است. این جناحها مسلماً در داخل این سازمان عظیم و واحد سیاسی تشکیل خواهند شد، و با توجه به نقشی که داشته باشند سهم مناسب خود را در ایفای مسئولیتهای مملکت به عهده خواهند گرفت. بی آنکه از این راه زبانی به تشکیلات سیاسی کشور وارد آید.

بدین ترتیب حزب رستاخیز ملت ایران در عمل واقعاً یک حزب سنتی به سبب غربی نیست، زیرا همه احزاب پیشین با طرز فکرها و نظرات خود در بطن آن گرد آمده‌اند، منتها این بار بحثها و تبادل نظرهای آنان در داخل یک چهارچوب واحد انجام می‌گیرد، و وقتی که همه این بررسیها و بحثها صورت گیرد نصیب نهایی به نام حزب یعنی به نام تمام کشور گرفته می‌شود. اختلاف نظرها نباید در زمینه اظهار نظر در صلاحیت برخی از سازمانها و انتقاد از نواقص و اشتباهات باشد. و این امری است که کاملاً طبیعی و حتی مورد تشویق است. این اصل قسمتی از

فلسفه «گفت‌وشنود» حزبی را از راه برقراری مباحثه واقعی و بررسی واقعی و تبادل نظر واقعی تشکیل می‌دهد. از نظر این «گفت‌وشنود» سالم و سازنده، حزب رستاخیز ملت ایران باید به صورت مکتب بزرگ آموزش سیاسی در گسترده‌ترین سطح ملی درآید. اشتیاق میلیونها نفر از مردم به مشارکت در اجتماعات حزبی در سراسر کشور نمایانگر هبستگی عمومی در این امر و علاقه بدین گفت‌وشنود در زمینه مسائل مملکتی و معلی و حزبی، و مشارکت عمومی در این مسائل است. نکته جالب در این مورد شرکت وسیع بانوان کشور در امور حزبی است که طبعاً گواه رشد اجتماعی و سیاسی روزافزون آنان است.

به مناسبت اشاره بدین شرکت گسترده بانوان کشور در امور حزبی، تذکر این نکته را از نظری کلی‌تر و وسیعتر ضروری می‌دانم که نقش زنان ایرانی در پیروزی تلاش سازندگی مادی و معنوی ایران فردا، طبعاً نقش درجه اول و حیاتی است. با تساوی کامل حقوق و امکانات، امروزه مسئولیت هیچ زن ایرانی در برابر آینده کشور کمتر از مسئولیت مردان ایرانی نیست، و با توجه به مقام و موقعیت ممتاز او به عنوان مادر، می‌توان گفت که این مسئولیت حتی بیشتر از مردان است. برای من تذکر این نکته پایه خوشوقتی قلبی است که اکنون خیلی از زنان ما وظایف و



مسئولیت‌های اجتماعی خوش را در زمینه‌های متنوع و مختلف امور مملکت آگاهانه و صمیمانه و گاه به اقتضای هوشمندی خاص زنانه، حتی با دقت و ظرافتی بیش از مردان انجام می‌دهند.

بهترین سرمشقی که می‌توانم در این زمینه ارائه کنم، سرمشق شهبانوی ایران است که نزدیکترین دوست و همکار و شریک من هستند. فعالیت شبانه‌روزی و خستگی‌ناپذیر شهبانو در انجام وظایف خطیری که به عهده دارند، اداره عملی (و نه تشریفاتی) بیش از چهل سازمان مهم اجتماعی، آموزشی، رفاهی، درمانی، بهداشتی، فرهنگی، هنری، پژوهشی و غیره که به صورت بنیادها، شوراهای انجمن‌ها، کمیته‌ها، سازمانها، کانونها، جمعیتها، فدراسیونها، هنرستانها، دانشگاهها، موزهها، فرهنگسراها تحت ریاست عالیہ ایشان قرار دارد، سرپرستی مستمر امور فرهنگ و سخن ملی، فعالیت‌های گسترده سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بین‌المللی، بازدیدهای فعالانه داخلی، و تمام کوششهای دیگری که با احساس علاقه بیشانی و قلبی به فرد فرد افراد ملت و با سادگی و فروتنی و در عین حال با روح عمیق مسئولیت نسبت به پیشرفت همه جانبه جامعه ایرانی توسط ایشان انجام می‌گیرد. در من این اطمینان را پدید می‌آورد که با پیروی از چنین سرمشقی، در معماری بنای ایران فردا، سهم یا توان ایرانی سهمی کمتر از مردان این کشور نخواهد بود.



در مورد مسائل حزبی، از این پس باید به گسترش کانونهای حزب به نحوی توجه شود که همه افرادی که واجد شرایط لازم برای عضویت در کانونها هستند بتوانند یا شرکت مداوم خود در جلسات این کانونها به گردش اندیشه سیاسی در سطحی هر چه وسیعتر کمک کنند. با توجه به استمرار انقلاب اجتماعی ایران، حزب رستاخیز ملت ایران باید در عین حفظ و حراست همبستگی و وحدت ملی، در هر مورد از تحرک و پویایی کافی برخوردار باشد. بدین منظور لازم است به موازات گسترش کمی تشکیلات حزبی به کیفیت فعالیت‌های آن نیز، که آموزش سیاسی و تأمین شناخت وسیع افراد از مسائل مملکتی و فراهم آوردن وسائل مشارکت و اظهار نظر آنان در همه امور اجتماع از مهمترین آنهاست، توجه کامل به عمل آید. در این مکتب بزرگ ملی و سیاسی، هر فرد ایرانی باید با برخورداری از دانش و پیش و سبب فرزندان خدمتگزار و شایسته کشور و شریک واقعی فعالیتها و برنامه‌های سازندگی باشد. استمرار انقلاب اجتماعی و به کار گرفتن همه استعدادها و استفاده از تمام افکار سازنده و مثبت از وظایف اساسی حزب است.

آموزشهای سیاسی و اجتماعی اعضای کانونهای حزبی طبعاً می‌باید راهنمای آنها در فعالیت‌های اجتماعی باشد. هر فرد حزبی باید در عین بالا بردن دایمی کمیت و کیفیت کار خود با هر فسادتی که می‌بیند مبارزه کند و آنرا با حزب در میان گذارد. یک عضو واقعی حزب باید یک پاسبان راستین فضایل و ارزشهای



ملی و یک پاسدار تزلزل‌ناپذیر انقلاب باشد.

نوجه روزافزون عمومی به‌شکل در حزب رستاخیز ملت ایران نشان می‌دهد که مردم مفهوم این رسالت ملی را به‌خوبی دریافته‌اند. نمونه‌ای از این ادراک عمومی، شرکت وسیع ملی در اولین انتخابات بعد از اعلام حزب رستاخیز در سطحی است که تاکنون سابقه نداشته است. این شرکت عظیم و همگانی چه مفهومی می‌تواند داشته باشد، جز اینکه ملت ایران به‌صورتی یکپارچه آرمان حزب را پذیرفته است و همه مردم خود را عضو آن احساس می‌کنند؟

اکنون حزب رستاخیز ملت ایران به‌صورت «پاسدار انقلاب» مسئولیت خود را در برابر تاریخ ایران به‌عهده گرفته، و مانند خود انقلاب یا به‌صحنه این تاریخ گذاشته است. در ایفای چنین رسالتی، این حزب به‌عنوان مظهر یکپارچگی و پیوستگی ملی و مظهر تمرکز همه نیروها و استعدادها و فعالیت‌های خلاقه، باید بکوشد تا یک مکتب واقعی میهن‌پرستی و سازندگی در خدمت به انقلاب، یعنی در خدمت به ترقی و سعادت ملت ایران باشد.

نفت

موضوع نفت و ماجرای پرنشیب و فراز و حادثه‌آفرین آن موضوعی است که نعتها یا ایران عصر انقلاب بلکه با تمام تاریخ ایران قرن بیستم ارتباط دارد. این ماجرا درست در سال آغاز



این هنر با واگذاری امتیاز کامل بهره‌برداری از این ثروت بزرگ ملی به یک تبعه خارجی در نامناسبترین شرایط سیاسی و اقتصادی برای ایران شروع شد. ولی در دوران انقلاب به‌صورت یک حماسه غرورانگیز ملی پایان پذیرفت.

تاریخ نفت اصولاً یکی از جنجالی‌ترین فصول تاریخ عصر ماست، زیرا از آغاز تا پایان آن با دسیسه‌ها، توطئه‌ها، بحرانهای سیاسی و اقتصادی، ترورها، کودتاها، و حتی انقلابهای خونین همراه بوده است. امپراتوری نفت در چهره واقعی آن پیوسته یکی از غیرانسانی‌ترین امپراتوری‌های دنیای نو بوده که در آن همه اصول اخلاقی و اجتماعی در راه تأمین منافع هرچه زیاده‌تر از هر راه که باشد - زیر پا گذاشته شده است. بی‌عدالتیها، محرومیتها، جن‌کشیها و توهین‌هایی که کشور خود ما در تمام مدت امتیاز نفت منحل شد، یکی از جلوه‌های شوم همین واقعیت بود، و ماجرای تنخ و غم‌انگیز سانهای پیش از قیام ۲۸ مرداد نیز که مملکت را به‌آستانه سقوط سیاسی و اقتصادی کشانید یکی دیگر از همین جلوه‌ها بود.

اگر در عصر انقلاب این تراژدی ملی بدل به یک حماسه بیروزی شد، به‌خاطر آن بود که در ترکیب اصولی آن تغییری روی داده بود، بلکه بدین‌جهت بود که در دوران انقلاب بر اثر همبستگی ژرف ملی و پیوند پسران شاه و ملت، راه بر نفاق‌افکنی و حادثه‌آفرینی و اجرای مانورهای سنتی گذشته بسته شده بود و هر آزمایشی از این قبیل محکوم به شکست بود. این



وحدت ملی کلیدی بود که درهای پیروزی را به روی ملت ایران گشود و باعث شد که من و ملت من از در افتادن با نیرویی که تا آن هنگام شکستناپذیر وانمود می شد نهراسیم. و با توفیق در این تلاش نه تنها راهگشای آینده کشور خویش، بلکه تا حد زیادی راهگشای همگامان خود نیز باشیم.

امروز کشور ما در این پیکار ملی به پیروزی کامل دست یافته و مالکیت و حاکمیت قاطع و کامل خود را بر صنعت نفت خویش احراز کرده است. و می تواند کلیه درآمد ملی را از بابت این ثروت خداداد در راه بازسازی کشور و توسعه صنعتی و کشاورزی و همه جنبه های دیگر توسعه ملی به کار گیرد و در عین حال زبیرنای قنی و تکنولوژی لازم را برای ادامه رونق و شکوفایی این اقتصاد در دورانی که این منبع ثروت به پایان می رسد فراهم سازد.

* * *

از هنگامی که به نوشته «دائرة المعارف بزرگ لاروس» نخستین چاه نفت جهان به فرمان داریوش شاهنشاه هخامنشی در استان شوش حفر شد، تا زمانی که ویلیام دارسی بر اساس امتیازنامه نفتی خویش در همان استان به ذخایر سرشار نفتی خاورمیانه در مسجد سلیمان دست یافت. نزدیک به بیست و پنج قرن گذشته بود. این چاه در خردادماه ۲۴۶۷ شاهنشاهی در عمق ۳۶۰ متری به یکی از عظیمترین ذخایر نفت جهان رسید و با تولید روزانه



۲۳۰۰ بشکه در روز شروع به کار کرد که از سال ۲۴۷۰ به تصفیه آن در پالایشگاه آبادان اقدام شد.

در آن هنگام فریب پنجاه سال از حفر نخستین چاه نفت «در یک» در آمریکا و قریب بیست سال از واگذاری اولین امتیازنامه اکتشاف و استخراج نفت ایران به یک سرمایه دار خارجی میگذشت. این امتیاز در سالی ۲۴۴۹ شاهنشاهی توسط ناصرالدین شاه قاجار به بارون جولوس روستریکی از اتباع انگلیس داده شد. و به موجب آن این شخص حق اکتشاف و استخراج کلیه معادن ایران را، که نفت یکی از آنها بود، به دست آورد. ولی چون موفقیتی در اکتشاف چاههای نفت نیافت با موافقت خود او این قسمت از امتیازنامه لغو شد. چندی بعد در سال ۱۹۰۱ (۲۴۶۰ شاهنشاهی) طبق امتیازنامه دیگری اجازه اکتشاف و استخراج نفت و تصفیه و حمل و نقل و فروش آن و احداث خط لوله در تمام خاک ایران (به استثنای پنج ایالت شمالی که به ملاحظه دولت روسیه از آن صرف نظر شده بود) به یکی دیگر از اتباع انگلستان بنام «ویلیام تاکس دارسی» استرالیایی برای مدت ۶۰ سال واگذار شد. به موجب این امتیازنامه، ۱۶٪ از منافع خالص شرکت با شرکتهایی که بعداً بر اساس این امتیاز تشکیل می شد قابل پرداخت به دولت ایران بود. ولی ایران اجازه هیچ گونه دخالتی در امور شرکت نداشت. زیرا رابطه آن با شرکت دارنده امتیاز بر اصل عدم مداخله تعیین شده بود. در امتیازنامه پیش بینی شده بود که تنها کارگران ساده شرکت ایرانی باشند و



خیز کارکنان به تمایل صاحب امتیاز از هر ملیت دیگری که مورد نظر او باشد انتخاب شوند.

این امتیاز چند سال بعد از طرف داری به دولت انگلستان انتقال یافت و در نتیجه در سال ۲۴۶۹ شرکتی بنام «شرکت نفت انگلیس و ایران» برای استخراج و بهره برداری نفت ایران تشکیل شد. این شرکت از شرکت عواید سرشار خود به زودی به صورت یکی از بزرگترین شرکتهای نفتی جهان درآمد، و به اتفاق شرکت آمریکایی «استاندارد اویل نیوجرسی» و شرکت هندی - انگلیسی «رویال داچ شل» کارتل جهانی نفت را پی ریزی کرد که بعداً شرکتهای «استاندارد اویل کالیفرنیا»، «گلف اویل»، «تکزاکو»، «موبیل» و شرکت نفت فرانسه نیز بدان پیوستند، و از آن پس بازار جهانی نفت در دست این کارتل افتاد.

جنگ جهانی دوم، کنترل کارتل را بر بازارهای جهان به استثنای کشورهای سوسیالیستی استوارتر ساخت، و در این موقع کارتل یک مرکز دوم برای تعیین قیمتهای نفت در خلیج فارس معین کرد.

در سال ۲۴۹۲ شاهنشاهی دولت ایران قرارداد نامناسب گذشته را با شرکت نفت انگلیس و ایران لغو کرد، و قرارداد دیگری بجای آن بین طرفین امضاء شد که در شرایط بین المللی آن زمان یعنی در اوج قدرت امپراتوری انگلستان عقد قراردادی بهتر از آن امکان پذیر نبود، هر چند که امتیازات چندانی زیاده تری از این راه عاید کشور نگردید، مهمترین اصلاحاتی که در قرارداد به نفع



ایران صورت گرفت. تفهیل حوزه عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران به صد هزار مایل مربع، و تعهد شرکت به عدم استفاده از کارکنان خارجی در مواردی بود که ایرانیان واجد شرایط برای کار وجود داشته باشند. درآمد ایران از هر بشکه نفت صادراتی که طبق امتیازنامه داری معادل ۱۷ دلار بود، در قرارداد جدید بطور متوسط به ۲۳ دلار رسید.

در مقابل عواید خود شرکت در تمام مدتی که کار استخراج و بهره برداری نفت ایران را به عهده داشت، به صورت سهام آوری رو به افزایش گذاشت. شرکت در آغاز کار فقط معادل یکصد میلیون دلار سرمایه گذاری کرده بود، و این سرمایه را تا اوایل دهه ۱۹۲۰ به صورت منافع حاصله به طور کامل باز یافت از آن تاریخ به بعد، بر اساس محافظه کارانه ترین محاسبات درآمد شرکت به ۲۵ برابر سرمایه گذاری اولیه آن رسید، ولی البته از این سود افسانه ای چیزی عاید ایران نشد، بلکه صندوقهای خزانهداری انگلستان بر شد، مثلاً در سال ۱۹۵۰ شرکت جمعاً ۴۵ میلیون دلار بابت بهره مالکانه به ایران پرداخت کرد، در حالی که در همان سال تنها ۱۴۲ میلیون دلار مالیات بردرآمد به دولت انگلستان پرداخت، و بر این اساس می توان دریافت که سود سالانه سهامداران شرکت چه اندازه بوده است.

رفتار شرکت با کشور ما به نحو شگفت آوری تبعیض آمیز هم بود، زیرا این شرکت بابت هر بشکه نفت استخراج شده خود از منطقه خلیج فارس، مبالغ بیشتری از ایران به عراق و



عربستان سعودی و بحرین می پرداخت. از آن گذشته گاز همراه با نفت را بجای اینکه مورد استفاده معقول قرار دهد می سوزانید. شرکت حتی مفاد قرارداد ۱۹۳۳ خود را نیز زیر پا گذاشته بود. زیرا از آموزش کارگران ایرانی برای احراز پستهای عملیاتی احتراز می کرد. تعداد کارمندان خارجی خود را کاهش نمی داد. به کارگران ایرانی حقوق کافی نمی پرداخت و از تهیه مسکن برای آنان سرباز می زد. پرداختهای شرکت حتی ۱۵٪ بودجه کل ایران را تأمین نمی کرد. و در سال ۱۹۵۰ این نسبت فقط به ۱۲٪ رسید. بدتر از آن این بود که شرکت، قسمت مهمی از منافع به دست آمده در ایران را صرف اکتشاف و تولید نفت در کشورهای دیگر به زیان ایران می کرد. و بدین ترتیب یعدائتی را با توهین و تحقیر در می آمیخت.

در ۲۹ اسفند ۲۵۰۹ قانون ملی شدن صنعت نفت ایران به تصویب رسید و در اردیبهشت سال بعد توشیح شد و رسمیت یافت. به موجب این قانون شرکت ملی نفت ایران تأسیس شد و وظایف مربوط به اکتشاف، استخراج و تصفیه، فروش نفت و گاز و مشتقات آن در سراسر خاک کشور و آبهای آن، به عهده این شرکت محول گردید.

در بحران سه ساله ای که پیش آمد، شرکت ملی نفت ایران در زمینه فعالیت بین المللی عملاً فلج بود و کاری انجام نمی داد.



دولت وقت حاضر بود یک بشکه نفت را، مثل اینکه مال شخصی خود بداند، با ۵۰٪ تخفیف بفروشد و با تحمل مخارج و سرمایه گذاری چیزی خیلی کمتر از ۵۰٪ که عاید عربستان سعودی می شد به دست آورد. و با این وصف امکان فروش با چنین تخفیفی نیز نبود.

علل پیدایش این وضع، و فاجعه ملی کشور ما در زمان حکومتی که ایران را چهار نظر سیاسی و چهار لحاظ اقتصادی به آستانه سقوط کشاند برای همه روشن است و در اینجا لزومی به یادآوری آن نیست. پس از پایان این دوران شوم، در سال ۲۵۱۳ قراردادی بین شرکت ملی نفت ایران و یک کنسرسیوم مرکب از هشت شرکت بزرگ نفتی (که به طور جمعی کنسرسیوم نفت ایران شامیده شد) منعقد گردید و بدین ترتیب عصر «امتیازنامه ها» که طی آن منافع دولت ایران بر اساس «ثابت و معین» استوار بود پایان یافت و فصل نازهای در روابط شرکتهای نفت و دولتهای صاحب نفت گشوده شد. با این برداشت جدید اصل تسهیم منافع با شرکتهای بر اساس ۵۰ - ۵۰ در قراردادهای نفتی خاورمیانه پایه گذاری گردید و بهای اعلان شده نفت خام در خلیج فارس مبنای محاسبات مالیاتی قرار گرفت. طبق این قرارداد، شرکت ملی نفت ایران عنوان مالک و فروشنده نفت، و شرکتهای خارجی عنوان عامل شرکت نفت ایران را یافتند. مدت قرارداد بیست و پنج سال بود که با سه دوره قابل تجدید پنج ساله جمعاً چهل سال می شد، و مساحت ناحیه مورد قرارداد کنسرسیوم



همان مساحت قرارداد سال ۱۹۲۳ تعیین گردید. با این قرارداد درآمد ایران از هر بشکه نفت صادر شده از طرف شرکت‌های بازرگانی عضو کنسرسیوم تقریباً به چهار برابر پیش از ملی شدن صنعت نفت افزایش یافت. نقش ایران در این مرحله جدید نظارت کلی بر عملیات کنسرسیوم در ایران بود.

قرارداد ایران با کنسرسیوم نفت، در شرایط موجود قراردادی بود که انعقاد بهتر از آن امکان نداشت. ولی مسلماً اجرای آن منافع کامل ملی و طبعاً رضایت مرا تأمین نمی‌کرد. بدین جهت در سال ۲۵۱۶ شاهنشاهی، اصل مشارکت شرکت ملی نفت ایران را در انجام عملیات نفتی اعلام کردم، و این اصل فصل جدیدی را در عقد قراردادهای نفتی در ایران و خاورمیانه گشود.

اساس این تحول، مطلقاً من دربارۀ شیوۀ استفاده کشور از منابع خداداده نفت خود بود. زیرا من حاضر نبودم شرکت‌های خارجی در مدنی کوتاه در برابر سهم ناچیزی که از منافع بهمان می‌دادند سرزمین ما را از نفت تهی کنند. بدین جهت تصمیم گرفتم که اولاً دیگر هرگز کشور ما امتیازی به شیوۀ گذشته به شرکت‌های خارجی ندهد. بلکه آنها را فقط به عنوان عامل یا شریک بپذیرد. ثانیاً تمام شرکت‌ها موظف باشند که به خرج خودشان به اکتشاف منابع نفتی بپردازند، ثالثاً در صورت کشف منابع تازه نفت دولت ایران چهار نظر مائی و چهار لحاظ مدیریت در استخراج آن شرکت کند. زیرا تسلط کامل ایران در امر تولید و مدیریت بسیار اهمیت داشت و نمی‌بایست به هیچ قیمت اجازه استعمار کارگران



ایرانی به بیگانگان داده شود. مورد نهایی اعلام این امر بود که دیگر دوران سهم مساوی از منافع به سر آمده است، و ایران باید با شرایط مناسبتری از منابع نفتی خود سود ببرد.

با توجه به مفاد قانونی که بر این اساس وضع شد، نخستین قرارداد نوع مشارکت در سال ۲۵۱۶ بین شرکت ملی نفت ایران با شرکت ایتالیایی «آجیب مینراریا» و دومین قرارداد به فاصله یکسال بعد از آن با شرکت آمریکایی «ایران آمریکا» به امضاء رسید، که بر اساس هر دو، سهم ایران از منافع عملاً ۷۵٪ و سهم شرکت‌های طرف قرارداد ۲۵٪ تعیین گردید. این اقدام، ما جنبه کاملاً انقلابی و بی‌سابقه خود تمام ضوابط فنی قراردادهای نفتی را دگرگون کرد و صحنه تازه‌ای را در این فصل در مفاصل جهانی آن گشود که از زمره نتایج آن به خصوص دو مساجری ختونت‌آمیز شایسته یادآوری است. یکی مرگ ناگهانی و مرموز «انریکو مانهنی» رئیس شرکت آجیب ایتالیا، که ظاهراً به همین سبب کشته شد و دیگری آغاز حملات تبلیغاتی سازمان بافنه و حساب‌شده و وسایل ارتباط جمعی غرب علیه ایران و تحریکات گسترده مختلفی که فعالیت‌های به اصطلاح «دانشجویی» گروه‌هایی از محصلین ایرانی قسمتی از آنها بود. این حملات و فعالیت‌ها، درست در موقعی به اوج خشونت خود رسید که ما در چند سال پیش حاکمیت مطلق خویش را بر منابع نفتی و بر ذخایر «هیدروکربور» خود احراز کردیم.

مهمترین مزیت این دو قرارداد نسبت به قرارداد عامیانه



کنسرسيوم اين بود که ايران در اين قراردادها به ميزان ۵۰٪ مشارکت داشت و در نتيجه در کليه تصميمات و عمليات شرکتهای خارجی به عنوان سهامدار و شريک فعاليت مي کرد. پس از کشف نفت به ميزان قابل قبول نيز، ۵۰٪ از نفت خام توليدي در اختيار شرکت ملي نفت ايران قرار مي گرفت تا اين شرکت رأساً مسئوليت بازرگاني و فروش آنرا به عهده گيرد؛ اين بهترين وسيله براي نفوذ شرکت ملي نفت ايران به بازارهای بين المللي نفت بود که همواره مورد نظر ما بوده است.

به موجب قراردادهای نوع پيمانکاری که طبق مفاد آنها شرکتهای نفتی، چه بزرگ و چه کوچک، تنها به صورت پيمانکار شرکت ملي نفت ايران انجام وظيفه مي کنند (و اين روشی بود که ابتکار آن در خاورميانه با ايران بود)، شرکت ملي نفت ايران در سال ۲۵۲۵ ضمن عقد قراردادی با شرکت نفت فرانسوی «اراپ» نقش خود را از مقام شريک در قراردادهای نوع مشارکت به نقش کارفرمای عمليات نفتی بالا برد، و شرکت طرف قرارداد به عنوان پيمانکار شرکت ملي نفت ايران انجام عمليات اکتشافي، حفاری، توليدي، حمل و نقل و بازرگاني را با تأمين سرمايه گذاريهای لازم به عهده گرفت.

در سال ۲۵۲۸ دو قرارداد نفتی ديگر از نوع پيمانکاری بين شرکت ملي نفت ايران با گروه شرکتهای نفتی اروپايی و شرکت نفت آمريکايی کنتیننتال منعقد شد که نوع پيشرفته تری از قرارداد پيمانکاری با شرکت فرانسوی «اراپ» بود. در اين قراردادها



مناطق بين ايران و طرف قرارداد تقريباً بر اساس ۹۰٪ و ۱۰٪ تقسيم شده بود.

در مورد قرارداد کنسرسيوم، با وجود امتيازات بعدی که گرفته شده بود مسلم بود که اين قرارداد آنطور که بايد حاکميت مطلق ايران را بر منابع و تاسيسات نفتی خود تأمين نمی کرد. بدین جهت بر اساس گفتگوهای طولانی که غالباً با اصطکاکها و برخوردهای شديد همراه بود، طبق راهنمايیهای خود من سرانجام موافقتنامه جدیدی برای فروش و خريد نفت تنظيم شد که در مردادماه ۲۵۲۲ به توشیح رسيد. اين قرارداد، که امضای آن به منزله پایان ماجرای شصتساله نقش بيگانگان در بهره برداری از نفت ايران بود، کنترل کامل و حاکميت و مالکيت مطلق ايران را بر منابع و تاسيسات نفتی خود مسجل کرد و بدین ترتيب قانون ملي شدن صنعت نفت ايران به مفهوم کامل و واقعی آن به مرحله اجرا درآمد. به موجب اين قرارداد جدید، قرارداد سال ۲۵۱۳ که اداره و کنترل عمليات را در دست شرکتهای خارجی بساقي گذاشته بود کلاً ملغی شد، و کنسرسيوم برای مدت بيست سال فقط به صورت خريدار نفت خام ايران درآمد، و شرکت ملي نفت ايران علاوه بر اداره و کنترل کامل عمليات، اداره پالایشگاه آبادان و ماهشهر و تاسيسات مربوط بدانها را در دست گرفت. ضمناً به موجب قرارداد تازه، شرکت ملي نفت ايران بر اساس احتياجات کشور عهده دار برنامه ريزی توليد و بهره برداری از ذخایر نفتی شد و بدین ترتيب موضوع گفتگو و چانه زدن با اعضا



کنسرسیوم در مورد سطح تولید و مسائل مربوط بدان مستقیماً گردید.

با تغییراتی که در سال ۲۵۳۳ در مفاد قانون نفت سال ۲۵۱۶ بعمل آمد، مقرر شد که از آن پس کلیه شرکتهای نفتی که با ایران سروکار دارند، خریدار نفت و یا پیمانکار مخصوص شرکت ملی نفت ایران باشند. پس از عملیات اکتشافی و حفاری، و به محض شروع عملیات بهره‌برداری، شرکت پیمانکار منحل و به عوض یک قرارداد فروش بسته می‌شود که طبق آن شرکت ملی نفت ایران مقدار معینی از نفت تولید شده را به قیمت روز بازار، با تخفیفی که حداکثر آن ۵٪ خواهد بود به طرف قرارداد می‌فروشد. این تخفیف در حال حاضر برای کنسرسیوم مبلغی کمتر از ۲۰ سنت است.

شرکت ملی نفت ایران در سالهای اخیر فعالیتهای خود را در خارج از کشور به منظور نفوذ به صحنه‌های بین‌المللی نفت و به دست آوردن بازار بیشتر، گسترش داده است تا از این راه با استقلال کامل و بدون اتکاء به شرکتهای خارجی عمل کند و در کلیه عملیاتی که به اصطلاح از دهانه چاه نفت شروع و به پمپهای بنزین منتهی می‌شود فعالیت داشته باشد. در این راه شرکت پالایشگاههایی در آسیا و آفریقا دایر کرده، و در زمینه عملیات اکتشاف و بهره‌برداری نفت و گاز در آبهای دریای شمال با شرکت نفت انگلستان شریک شده و نیز با اتفاق این شرکت و دو شرکت نفتی نروژی و آمریکایی در عملیات اکتشافی آبهای غرب



گرنلند دانمارک سهیم شده است. طبق آمارهایی که اخیراً در دو نشریه مالی و معتبر آمریکایی «فورچون» و «بیزنس ویک» انتشار یافته، در سال گذشته شرکت ملی نفت ایران در فهرست پانصد کمپانی بزرگ جهان که بیشترین میزان سود را داشته‌اند با بیش از ۱۷ میلیارد دلار عایدی خالص مقام نخستین را داشته است.

اکنون ایران از نظر تولید نفت خام مقام چهارم و از لحاظ صادرات نفت مقام دوم را در جهان دارد. میزان متوسط تولید روزانه نفت خام کشور که در آغاز کار روزی ۲۳۰۰ بشکه بود، به حدود پنج میلیون ونیم بشکه در روز رسیده است. کل صادرات نفت خام ایران در سال ۱۹۷۷ به ۱٫۹ میلیارد بشکه و کل صادرات فرآورده‌های نفتی آن از پالایشگاه‌های داخلی در همان سال به حدود ۸۵ میلیون بشکه بالغ شده است؛ ظرفیت پالایشگاه بین‌المللی آبادان اکنون به بیش از ۶۰۰ هزار بشکه در روز و ظرفیت کلی پالایشی مواد نفتی در ایران به بیش از یک میلیون بشکه در روز رسیده است. در فاصله بیست و پنج سال گذشته تولید نفت ایران از یک میلیون تن در سال که رقم تولید در نخستین سال کار کنسرسیوم بود، به ۲۹۶ میلیون تن بالغ شده است.

علاوه بر صنعت نفت، اکنون شرکت ملی گاز ایران، و شرکت ملی صنایع پتروشیمی که مجتمعی شامل یازده شرکت و کارخانه مختلف است، با فعالیت گسترده‌ای مشغول کار هستند. باید تذکر



داد که ایران پس از اتحاد جماهیر شوروی بزرگترین ذخیره گاز جهان را داراست، و تازه ما هنوز تمام ذخایر گازی خود را کشف نکرده‌ایم.

مقایسه عایدات نفتی ایران در مراحل مختلف تاریخ هفتادساله صنعت نفت این کشور بسیار گویا است. این درآمد در طول قرارداد داری یعنی از سال ۱۹۱۲ تا سال ۱۹۳۲ به‌طور متوسط بشکهای ۱۷۰ دلار بود. در طول قرارداد ۱۹۳۳ که تا سال ۱۹۵۱ معتبر بود، به‌شکهای ۲۳۰ دلار رسید، و از ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۳ به‌شکهای ۳۰۸ دلار بالا رفت. پس از اول ژانویه ۱۹۷۴ بر اساس تصمیم کنفرانس اوپک در تهران این رقم ابتدا به ۷ دلار و پس از مدتی کوتاه به ۹۲۲ دلار برای هر بشکه افزایش یافت و در سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۷ به‌ترتیب به ۱۰۴۵ دلار و ۱۲۱۸ دلار رسید و قیمت فروش هر بشکه در این سال به ۱۲۷۰ دلار بالغ شد. بدین ترتیب درآمد نفت ایران از بابت هر بشکه، در طول ۶۵ سال اخیر بیش از ۷۲ برابر افزایش یافته است.

جهش ناگهانی درآمد نفت ایران، به‌طوری‌که همه می‌دانند، بر اثر تجدیدنظر اساسی در بهای فروش نفت توسط سازمان کشورهای صادرکننده نفت «اوپک» که در اوایل سال ۱۹۷۴ مسیحی در تهران اعلام شد، صورت گرفت.



انگیزه این تجدیدنظر بسیار روشن و قابل درک بود. نفت یک ماده زاینده انرژی است که طبیعت آن را در طول چندصد میلیون سال به‌وجود آورده است و قابل تجدید نیست. به‌موازات این ماده، مواد و منابع انرژی‌زای دیگر در دسترس بشر امروزی قرار دارند، و به‌ناچار منابع دیگری نیز در آینده با استفاده از دانش و تکنولوژی پیشرفته انسانی در اختیار او قرار خواهند گرفت.

براین اساس، چه منطبق اقتصادی و چه عدالت اقتضا می‌کرد که بهای نفت، اگر هم با وجود بالاتر بودن کیفیت آن به‌عنوان یک منبع عالی تولید انرژی، از بهای سایر منابع تولید نیرو زیادتر نباشد لااقل کمتر از آنها نباشد.

از آغاز عصر صنعتی اروپا و جهان غرب در اواخر قرن هیجدهم، تا اوایل قرن حاضر که نفت عملاً جایگزین قسمت عمده دیگر منابع تولید انرژی شد، جهان صنعتی برای گرداندن چرخهای صنایع و وسایط نقلیه و امور نظامی و نیازهای روزمره عمومی خود، از ذغال‌سنگ و ذغال و سایر منابع شناخته‌شده انرژی استفاده می‌کرد. با آغاز عصر نفت، در بیشتر این موارد تدریجاً نفت جانشین این مواد شد، ولی متأسفانه دنیای غرب این بهره‌برداری صنعتی را با بهره‌کشی استثماری درآمیخت، یعنی کوشید تا ذخایر نفتی کشورهای صاحب این منابع را نه به‌قیمت عادله، بلکه به‌ارزانترین بهایی که ممکن باشد برای خود تحصیل کند. بدین ترتیب به‌کار گرفتن نفت نه فقط بسیار آسانتر از به‌کار



گرفتن سایر وسایل انرژی را برای همه امور صنعتی و زندگی روزمره بود، بلکه بسیار ارزانتر نیز تمام می شد.

با این برداشت، جهان صنعتی بخصوص در دوران جهش اقتصادی بیسابقه بعد از جنگ جهانی دوم، با عطشی روزافزون و بی هیچ آینده نگری، به سوی استفاده از انرژی ارزان به دست آمده از نفت روی آورد، و اصولاً اقتصاد خود را بر این انرژی ارزان بنیاد نهاد. حاصل این وضع، رونق و پیشرفت اقتصادی شگفت آوری بود که در تمام تاریخ تمدن بشری بی نظیر است، ولی بر اثر این عطش روزافزون، تولید و مصرف نفت در جهان در مدتی بسیار کوتاه در ابعاد بیسابقه ای بالا رفت، یعنی رقم این تولید که در سال آغاز قرن کنونی فقط ۲۰ میلیون تن بود و در سال ۱۹۴۰ مقارن آغاز جنگ جهانی دوم به ۲۹۲ میلیون تن رسیده بود، در سال ۱۹۵۰ به ۵۳۰ میلیون تن، در سال ۱۹۶۰ به ۱۰۵۰ میلیون تن، در ۱۹۷۰ به ۲۳۵۰ میلیون تن و در ۱۹۷۶ به ۳۰۰۰ میلیون تن رسید، و این افزایش همچنان ادامه دارد، زیرا طبق برآورد کارشناسان نیاز جهانی به انرژی در چهار دهه آینده، به هفت برابر مصرف سال ۱۹۷۵ خواهد رسید.

بدین ترتیب جهان صنعتی با استفاده بیدریغ و مهار نشده از نفت ارزان برای توسعه شتابان اقتصاد خود از یک طرف کشورها و ملتهای صاحب نفت را استثمار می کرد، و از جانب دیگر قسمت مهمی از این ماده گرانبها و پایان یافتنی را بدون احساس مسئولیت لازم به هدر می داد، کاری که کشورهای عضو سازمان



«اوپک» کردند، کوشش منطقی و مشروعی در این جهت بود که در عین جلوگیری از ادامه این استثمار و تأمین منافع حقه و عادلانه خود این کشورها، تلاش لازم در سطح جهانی در راه دستیابی به منابع تازه انرژی و جلوگیری از اسراف بیرویه و غیر معقول کنونی در مصرف نیروی نفت، آغاز گردد.

از نظر محاسبه منصفانه، رقم هفت دلار که در کنفرانس سازمان اوپک در تهران بابت بهای هر بشکه نفت تعیین شد، پایین تر از حد منطقی و واقعی این بهای بود، و شاید اگر حسن نیت و واقع بینی کشورهای صادرکننده نفت نبود، قیمت حقیقی می بایست به رقم پیشنهادی گروه افراطی این سازمان که خواستار تعیین ۱۱ دلار بابت بهای هر بشکه بودند نزدیکتر باشد تا به رقم ۷ دلار، که از طرف ایران به عنوان یک عامل تعدیل کننده پیشنهاد گردید. با این وصف، در کنفرانس اوپک همین رقم اخیر مورد قبول قرار گرفت تا در عین تأمین منافع حقه کشورهای تولیدکننده و صادرکننده نفت، منافع کشورهای صنعتی نیز تا آن حد که قابل قبول بود محفوظ مانده باشد، زیرا این رقم حداقل آن مقداری بود که با قیمت تهیه هر نوع منبع دیگر انرژی که بتواند جانشین فرآورده های ساده نفت شود و هر گونه ماده ترکیبی مصنوعی مولد حرارت و نیرو، قابل تطبیق بود.

با اعلام این بهای، طبیعتاً دستگاه های خبری و تبلیغاتی جهان صنعتی ناگهان، و به شدیدترین صورت ممکن، علیه کشورهای صادرکننده نفت بسیج شدند تا مردم دنیای غرب و سپس مردم



کشورهای غیر نفتی جهان سوم را متقاعد کنند که سازمان اوپک به نابودی اقتصاد جهان و انهدام تمدن بشری کمر بسته است. و این اقدام درهم ریختن بنای این اقتصاد و افزایش و حشمتناک تورم را به دنبال خواهد داشت. شدت این تبلیغات حساب شده و هماهنگ در حدی بود که گاه یاد برنامه‌های تبلیغاتی زمان جنگ جهانی دوم را در خاطرها بیدار می‌کرد.

ولی در عمل چه اتفاق افتاد؟ سهم این افزایش منطقی بهای نفت در تورم جهان صنعتی، طبق محاسبات دقیق از ۲ تا ۳ درصد تجاوز نکرد. در عوض سود شرکت‌های بزرگ نفتی که بدین بهانه به غارت مردم پرداخته بودند گاه چند صد درصد بالا رفت، و دولت‌ها نیز از این امر برای بالا بردن عوارض و مالیات‌ها استفاده کردند. اما همه اینها در افکار عمومی جهان صنعتی به حساب اجحاف کشورهای صادرکننده نفت گذاشته شد. شاید در میان صدها رقم و مدرکی که در این باره می‌توان ارائه داد، نقل قول ذیل از آقای جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا، در مصاحبه مطبوعاتی ۱۳ اکتبر ۱۹۷۷ (۸ آبان ۲۵۳۶) وی در مورد برنامه‌های صرفه‌جویی انرژی دولت آمریکا و روش شرکت‌های نفتی در این مورد، بسیار گویا باشد:

«... شرکت‌های بزرگ نفتی می‌خواهند به بزرگترین غارتگری تاریخ ما دست بزنند. می‌خواهند تمام سود حاصله از افزایش آینده بهای نفت را به زیان مصرف‌کنندگان به جیب خود بریزند. در سال ۱۹۷۳، درست قبل از افزایش قیمت نفت کشورهای «اوپک»



و تحریم نفتی، صنعت نفت و گاز آمریکا درآمدهای معادل ۱۸ میلیارد دلار داشت. با پیشنهادهایی که ما در مورد انرژی کرده‌ایم این درآمد تا سال ۱۹۸۵ هر ساله معادل ۱۰۰ میلیارد دلار خواهد بود. با این وجود، شرکت‌های نفت و گاز به این مقدار قانع نیستند و ۱۵۰ میلیارد دلار می‌خواهند. چنین تفاوتی البته افزایش تولید نفت را تشویق نمی‌کند، ولی پولی است که مستقیماً از جیب مصرف‌کننده آمریکایی به جیب کمپانیها می‌رود.

گزارشی که توسط کمیسیون تحقیق پارلمان فرانسه در همین زمینه در سه سال پیش به نام «گزارش شماره ۱۲۸۰» منتشر شد نیز جالب است. در این گزارش تصریح شده است که: «از هر ۱۰۰ فرانک قیمت بنزین در فرانسه ۲۸ فرانک به کشورهای تولیدکننده تعلق می‌گیرد، ۳۷ فرانک بابت مالیات به دولت می‌رسد و ۳۵ فرانک به جیب کمپانیهای نفتی می‌رود».

بدین ترتیب، با همه سروصدایی که علیه کشورهای «اوپک» برخاست، سود اساسی از بابت افزایش بهای نفت عاید کارتل‌های نفتی شد. ولی واقعیت از اجحاف دیگری نیز خبر می‌داد که این بار هیچ نیروی ارتباط جمعی و تبلیغاتی علیه آن بسیج نشد، زیرا سرچشمه این اجحاف کشورهای صادرکننده نفت نبودند، بلکه خود کشورهای صنعتی بودند. این اجحاف رشد مداوم تورم جهان صنعتی بود که در اقتصاد کشورهای اوپک اثری منفی و فلج‌کننده داشت، و منظمأ اثرات ناشی از ترقی بهای نفت را خنثی می‌کرد. این تورم نه تنها در محصولات



ساخته شده صنایع بزرگ و پیشرفته، بلکه در قیمت کالاهای مورد نیاز عمومی، از قبیل شکر، گندم، برنج، سیمان، فولاد و مواد دیگری از این قبیل اثر گذاشت. در نتیجه این تورم، ما ناگزیر شدیم مثلاً شکر را که قبلاً حداکثر در نسی ۶۰ تا ۷۰ دلار می خریدیم تا نسی ۸۴۰ دلار و بیشتر، گندم را بجای نسی ۶۰ دلار تا نسی ۲۲۵ دلار، روغن نباتی را بجای نسی ۱۷۰ الی ۲۰۰ دلار تا نسی ۱۱۰۰ دلار خریداری کنیم، و همینطور سایر کالاهایی را که ما بدانها همانقدر نیاز داریم که جهان غرب به نفت ما نیازمند است. کشورهای عضو سازمان «اوپک» بارها اعلام کرده اند که حاضرند از افزایش بیشتر بهای نفت خویش خودداری کنند، به شرط آنکه جهان صنعتی نیز تورم صادراتی خود را متوقف سازد. ولی این جهان همواره از ما توقع داشته است که در عین تحمل افزایش منظم این تورم، از افزایش قیمت نفت که در حال حاضر سرمایه اساسی ما برای اجرای برنامه های سازندگی و توسعه ملی است خودداری کنیم. من اخیراً اعلام کردم که با آنکه این انتظار عادلانه و منطقی نیست، کشور من برای اثبات حسن نیت خود در عدم افزایش مشکلات اقتصادی جهان صنعتی از درخواست افزایش فوری بهای نفت در سال ۱۹۷۸ خودداری می کند، ولی باید برای همه کشورهای صنعتی روشن باشد که این راه راه حل نهایی مشکل نیست، و چنین راه حلی را فقط باید در تعدیل وضع اقتصادی غیر سالم خودشان بجویند.

ما در عین حال می گوئیم مصرف کنندگان نفت، به خصوص



جهان صنعتی را با عطش فوق العاده مصرف آن، مستوجه این واقعیت سازیم که نفت از یک طرف منبعی پایان یافتنی است (و متأسفانه این امر بسیار نزدیک است)، و از طرف دیگر این ماده، ماده ای نجیبتر و اصیلتر از آن است که مانند امروز برای سوخت کارخانه ها و گرم کردن و روشن کردن خانه ها و مصارف دیگری از این قبیل به کار رود.

از نفت در حال حاضر از طریق پتروشیمی بیش از هفتاد هزار محصول می توان تولید کرد. کدام ماده انرژی زای دیگر، چه مواد موجود و چه انرژی هسته ای یا انرژی هیدروالکتریک و یا خورشیدی، می توانند چنین مشتقاتی را داشته باشند؟ و کدام منطق قبول می کند که این ماده گرانبها و پرمهر، بجای استفاده از آن در تهیه موادی که تحصیل آنها از راه دیگر ممکن نیست، صرف اموری شود که انجام آنها از راه استفاده از سایر وسایل تولید انرژی نیز امکان دارد؟

طبیعت، با بردباری و پشتکار بیوقفه خود صدها میلیون سال برای ایجاد این ذخایر و انباشتن آنها وقت صرف کرده است. چه منطقی به بشر امروز اجازه می دهد که تنها در طول حیات چند نسل، و با آهنگی پانصد هزار بار شتابانتر از آهنگ پیدایش این ذخایر، همه آنها را در مدت تقریباً صدویست سال برای مصارف غالباً غیر معقول و غیر ضروری به هدر دهد؟

ذخایر نفتی جهان (که به ترتیب اهمیت حجم آنها ۵۷٪ در خاورمیانه، ۱۴٪ در شوروی، ۱۲٪ در خاور دور، ۱۰٪ در آفریقا،



۷٪ در آمریکای شمالی، ۵٪ در آمریکای لاتین و ۲٪ در اروپا قرار دارند)، بر اساس محاسباتی که شده است با روند فعلی مصرف برای مصرف ۲۰ سال، و در صورت افزایش تقاضا برای مصرف ۲۰ سال کفایت می‌کنند. اگر جهان ما از هم‌اکنون در فکر جانشینی برای این نیروی محرکه چرخ تمدن و اقتصاد امروز بشری نباشد، پس از پایان یافتن آن چه خواهد کرد؟

دیر یا زود دنیا بدین حقیقت پی خواهد برد که سوزاندن نفت و گاز طبیعی برای تولید روزمره انرژی گناهی نابخشودنی است. آن موقع نفت قیمت واقعی خود را در بازار پیدا خواهد کرد، زیرا واقعیت این است که بهای نفت هنوز آنقدر پایین است که کسی را مجبور به جستجوی منابع دیگر انرژی نمی‌کند. فردا که دیگر منابع تولید انرژی شکل بگیرد، می‌باید همین واقعیت را در مورد مصرف گاز طبیعی تذکر داد، زیرا این ماده اصلی نیز ارزشمندتر از آن است که بجای مصارف پتروشیمی تنها به مصرف سوزاندن برسد.

خوشبختانه جهان صنعتی، پس از سالها اصرار و سماجت در عدم توجه بدین نظریات، بالاخره از زبان بالاترین مقامات مسئول خود اعتراف کرده است که سیاست انرژی پیشنهادی ما تنها سیاست صحیح و منطقی و واقع‌بینانه‌ای است که می‌تواند در نظر گرفته شود.



تا آنجا که به کشور ما مربوط می‌شود، این واقعیت که در آینده‌ای نزدیک عمر منابع نفت ما و منابع نفتی همه جهان پایان خواهد یافت و خواه‌ناخواه دوران استفاده از دیگر منابع انرژی فرا خواهد رسید، مورد توجه کامل قرار گرفته است.

ما، به مقتضای روش کلی خود که پیش‌بینی حوادث و گام برداشتن در پیشاپیش آنها است، اجرای برنامه وسیعی را در جهت استفاده از نیروی هسته‌ای آغاز کرده‌ایم، زیرا این زمینه‌های شناخته شده برای آماده کردن کشورمان در بهره‌گیری است، ولی برنامه‌های ما استفاده احتمالی از سایر راههای آینده تحصیل انرژی، از قبیل انرژی خورشیدی، انرژی هیدروژنی، تجزیه هیدروژن از آب، پلاسما، و غیره را نیز شامل می‌شود. ما برای تمام این موارد در پژوهشهای جهانی شرکت خواهیم کرد و در صورت لزوم در مراکز تحقیقی بین‌المللی در این زمینه‌ها سرمایه‌گذاری خواهیم نمود، چنانکه از هم‌اکنون در سازمان اروپایی «اوراتم» شرکت جسته‌ایم. ما این کوششها را پای پای دیگر کشورهای پیشرفته ادامه خواهیم داد، زیرا مایل نیستیم بیست یا بیست و پنج سال دیگر، وقتی که نفتمان تمام شده باشد، کشورهای صنعتی امروز با تکنولوژی پیشرفته خود انحصار تهیه انرژی‌های جایگزین نفت را داشته باشند و آنها را به قیمتی که خود تعیین کنند به ما بفروشند، زیرا بهر حال این قیمتی نخواهد بود که ما، چه بر اساس منطق و چه بر پایه انصاف، خواستار آن باشیم.



در مبحث نفت من فقط به ذکر تاریخچه‌ای کلی از ماجرای این صنعت در ایران و تحولات آن از آغاز این ماجرا تا به امروز اکتفا می‌کنم، و لزومی نمی‌بینم که به مبارزات و کشمکشهای قدم به قدمی که از هنگام شروع مجدد فعالیت این صنعت در بیست و چهار سال پیش، پس از رکود و توقف کامل قبلی آن تا اعلام حاکمیت مطلق و کامل ایران بر این صنعت انجام گرفت، و به اسرار پشت پرده آن اشاره کنم، زیرا از یک طرف بسیاری از مدارک و وقایع هست که از نظر سیاست بین‌المللی موقع افشای آنها نرسیده است، و از طرف دیگر نمی‌خواهم خاطره خطر جویها و به اصطلاح «ریسک»های شخصی را در مقابله با «امپراتوری‌ها» و «غول»های نفتی و نیروهای سیاسی پشتیبان آنها وارد این تاریخچه کرده باشم. در این مورد فقط به تذکر کلی این نکته اکتفا می‌کنم که تحولات و حوادث در این زمینه مطلقاً بدان آسانی که جریان آنها شرح داده شد صورت نگرفت، بلکه قدم به قدم این حوادث و تحولات با خطرناکترین مبارزه جویهای ممکن همراه بود. ولی هر گونه قضاوت را در این باره به عهده تاریخ می‌گذارم، که یقیناً بموقع خود پرده از بسیاری از رازهای ناگفته این ماجرای حادثه‌آفرین بر خواهد داشت.



سیاست مستقل ملی

حیثیت ایران امروز در صحنه بین‌المللی، و نقش روزافزون آن در امور و تحولات سیاسی و اقتصادی جهان، بازتاب سیاست مستقل ملی کشور ماست که امروزه در تمام دنیا سیاستی روشن و شناخته شده است. این سیاست به ما اجازه داده است که با همه کشورهای دیگر، صرف‌نظر از روشهای حکومتی و ایدئولوژیها و سیستم‌های اقتصادی آنها، روابط همزیستی و همکاری ثمربخش بر اساس احترام متقابل به استقلال و حاکمیت و حقوق ملی یکدیگر داشته باشیم و از این حسن تفاهم و همکاری در راه تأمین منافع مشروع خویش بهره گیریم. گذشته از این روابط دوجانبه، ما به عنوان یکی از اعضای سازمان ملل متحد پشتیبان کامل این سازمان بزرگ جهانی هستیم و از تمام کوششهایی که در راه تقویت صلح بین‌المللی انجام می‌گیرد، تا آن اندازه که مربوط به ما و در حدود امکانات ماست، قویاً جانب‌داری می‌کنیم. بدین ترتیب سیاست مستقل ملی ما در زمینه جهانی بر مناسبات دوجانبه و کوشش در راه صلح و تفاهم بین‌المللی پی‌ریزی شده است.

با تحول اساسی که با قیام ملی ۲۸ مرداد ۲۵۱۲ در زندگی سیاسی و اجتماعی ایران روی داد، سیاست ما بجای «موازنه منفی» که تا آغاز عصر پهلوی سیاست جاری کشور بود بر پایه «ناسیونالیسم مثبت» قرار گرفت. مفهوم این سیاست ناسیونالیسم



مثبت اتخاذ رویه‌ای بود که حداکثر استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی کشور را بر اساس مصالح ملت ایران تأمین کند، و بجای گوشه‌گیری و انزواطلبی، به‌ما امکان همکاری وسیع با همه کشورها را در کادر حفظ کامل حاکمیت و حقوق ملی ما بدهد.

در این سیاست ناسیونالیستی، که بعداً «سیاست مستقل ملی» نامیده شد، تأکید اصلی همواره بر روی لغت «ملی» بود، بدین معنی که می‌بایست در هر صورت و تحت هر شرایط جهانی، پایتخت خود ما خاستگاه تمام تصمیمات مربوط به امور ملی و بین‌المللی و داخلی و خارجی ما باشد، و سرنوشت کشور به‌طور کامل و قاطع در مراجع تصمیم‌گیری خود آن تعیین شود. یا توجه به روح ملیت عمیق و استوار ایرانی، این تنها سیاستی بود که می‌توانست و می‌تواند پاسخگوی شایسته نیازهای ملت ما باشد.

سیاست مستقل ملی ضامن حداکثر استقلال سیاسی و اقتصادی ممکن کشور ما در مسیر مصالح و منافع ملی است، و بر اساس آن هر کوششی که انجام می‌گیرد خواه ناخواه کوششی به نفع کشور و به نفع ملت خواهد بود. در این راه ما احتیاجی به حسابهای کوچک و بندبازیهای سیاسی نداریم، و به‌خاطر اصول مبهم و یا الزامات خاص سراغ دوستی یا دشمنی با دیگران نمی‌رویم، بلکه این کار را فقط در چهارچوب روشن‌بینی و دوراندیشی و بر اساس منافع قابل لمس و محسوس ملی انجام می‌دهیم. این سیاست به‌ما آزادی عمل فراوان می‌بخشد تا در راه پیشرفت برنامه‌های سازندگی خود، از تجارب فنی و مهارتهای



مختلف دیگران بهره‌گیریم، بی‌آنکه از این بابت دست خویش را با قیدوبندهای ناخواسته بسته باشیم.

یک مفهوم اساسی دیگر این سیاست این است که ما به اقدامات جنجالی و کارهای نمایشی احتیاج نداریم، زیرا این‌گونه فعالیتها غالباً بجای جنبه سازندگی جنبه تخریبی دارند. البته ویرانگری آسان است، و تقریباً همیشه نیز ظاهری هیجان‌انگیز و چشمگیر دارد، در صورتی که سازندگی به‌آهستگی و آرامی و بدون برانگیختن هیجان صورت می‌گیرد. با این همه این راهی است که ما برای خود برگزیده‌ایم، و در همین راه نیز تا به‌آخر پیش خواهیم رفت.

بدیهی است آنچه به کشور ما امکان اجرای پیروزمندانه چنین سیاستی را می‌دهد، استحکام فوق‌العاده نظام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن است. تجربه به‌ما و به‌دیگران نشان داده است که پراکندگی و ضعف اجتماعی برای هیچ کشوری ایجاد احترام نمی‌کند، و بالعکس وسوسه استفاده از این وضع را نزد دیگران به‌وجود می‌آورد. وقتی که نظم جامعه‌ای، همانند جامعه کنونی ایران بر پایه قدرت و همبستگی و اراده آگاهانه ملت متکی باشد، صدای آن در تمام جهان گوش شنوا خواهد یافت، به‌خصوص اگر این صدا صدای اخلاق و عدالت و بشردوستی نیز باشد.

رئوس سیاست مستقل ملی ما را در صحنه جهانی، می‌توان فهرستوار چنین خلاصه کرد:

— در زمینه بین‌المللی، سازمان ملل متحد به‌عنوان بزرگترین



مرجع جهانی حل و فصل اختلافات و به عنوان کانون خانوادگی همه اعضای خانواده بزرگ بشری که باید در آن مسائل خود را مطرح و حل کنند و به تصمیمات آن احترام بگذارند، مورد تأیید و پشتیبانی کامل ماست، و ضمیمانه خواستار آنیم که همکاری صادقانه کلیه اعضای این سازمان اجرایی وظایف و مسئولیتهای آنرا تضمین کند، گو اینکه فعلاً این سازمان فاقد قدرت اجرایی است.

— در زمینه مناسبات دوجانبه، ما اکنون همکاری سازنده و ثمربخشی را با قسمت اعظم از کشورهای جهان برقرار کرده ایم که بر اساس همزیستی و حسن تفاهم و دوستی و رعایت کامل و متقابل حاکمیت ملی و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر منتهی است. این حسن رابطه و همکاری، جهان سرمایه داری و دنیای سوسیالیست و کشورهای به اصطلاح جهان سوم را به صورتی یکسان دربر می گیرد. در این زمینه با کشورهای متعدد صنعتی و بسیاری از کشورهای جهان سوم قراردادهای مهم همکاری اقتصادی و فنی و فرهنگی امضاء کرده ایم و فعالیت گسترده ای در همه این موارد داریم. ایران به کشورهای در حال توسعه که از آن درخواست کمک کرده اند، در حدود امکانات خود چه از طریق قراردادهای دوجانبه و چه از راه بانک جهانی یا صندوق جهانی پول کمک کرده و به علاوه برای پرکردن قسمتی از کمبود موازنه پرداختهای خارجی کشورهای صنعتی نیز اعتبارهای متعددی به این کشورها داده است.



— با جهان اسلامی، طبعاً به سبب همبستگی و علائق استوار مذهبی و تاریخی و جغرافیایی پیوندی خاص داریم. کشور ما به عنوان یکی از اعضای کنفرانس اسلامی — که خود یکی از بنیانگذاران آن است — با مجموع ممالک مسلمان همکاری دارد، و این همکاری در مورد برخی از این کشورها به مرحله اعلائی دوستی و برادری رسیده است.

— با کشورهای پاکستان و ترکیه که شرکای ما در پیمان مرکزی و سازمان همکاریهای منطقه ای (R.C.D) هستند، روابط دوستی و همکاری خاص داریم که اشتراک مساعی وسیعی را در زمینه های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی دربر می گیرد.

— سیاست آفریقایی ما، که منظمأ در حال گسترش است، بر پایه دوستی و همکاری با کشورهای این قاره که ما به کوششهای سازندگی و پیشرفت آنها با دیده علاقه و احترام می نگریم استوار است. کشور ما تاکنون از راه کمکهای مختلف مالی به عده ای از آنها به صورت کمک بلاعوض یا وام درازمدت به اجرای این برنامه ها کمک کرده است.

— در زمینه منطقه ای، ما خواستار اعلام مناطق صلح و عاری از سلاحهای هسته ای در تمام جهان، به خصوص در دو منطقه خاورمیانه و اقیانوس هند هستیم و در این هر دو مورد فعالانه اقدام کرده ایم. اعلام منطقه خاورمیانه از طرف سازمان ملل متحد به عنوان منطقه عاری از سلاحهای هسته ای اصولاً به پیشنهاد ما



صورت گرفت، و در تدوین قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد دایر بر اعلام اقیانوس هند به عنوان یک منطقه صلح نیز ایران شرکت مؤثر داشت. علاوه بر این کشور ما به عضویت کمیته‌ای که به موجب این قطعنامه برای نظارت در اجرای مفاد آن تشکیل شده برگزیده شده است. در این مورد ما خواستار آن هستیم که اقیانوس هند از رقابتهای دولتهای بزرگ به دور باشد و امنیت و دفاع آن صرفاً به عهده کشورهای خود منطقه گذاشته شود.

گذشته از اعلام اقیانوس هند به عنوان یک منطقه صلح، کشور ما علاقمند به تشکیل یک جامعه اقتصادی وسیع از کشورهای پیرامون این اقیانوس است که در صورت کامل آن تمام کشورهای آسیایی و آفریقایی و اقیانوسیه مجاور این اقیانوس را دربر می‌گیرد، و یک بازار مشترک اقتصادی برای این منطقه به وجود می‌آورد. تحقق چنین طرحی مسلماً منافع اقتصادی بسیاری را برای همه این کشورها دربر خواهد داشت، و برای استحکام صلح و ثبات بین‌المللی نیز کمک مؤثری خواهد بود.

همان‌طور که قبلاً تصریح کردم، سیاست مستقل ملی کشور ما اکنون به‌طور کامل و قاطع توسط خود ما و در مراجع تصمیم‌گیری خود مملکت تعیین می‌شود، و بر این اساس هر تصمیمی که گرفته شود صرفاً معطوف به مصالح و منافع ملی ایران است. یکی از الزامات این سیاست، تأمین کامل حاکمیت و



تمامیت ملی است. این موردی است که کشور ما را با چند آزمایش بزرگ مواجه ساخت. تمام این آزمایشها با پیروزی ما که پیروزی منطق و عدالت نیز بود خاتمه یافت. پس از پایان غائله آذربایجان که تهدید بزرگی برای تمامیت ارضی و حاکمیت ملی ما بود، لازم بود در سه مورد دیگر نیز به دفع آثار تجاوزهایی که قبلاً بدین تمامیت و حاکمیت وارد آمده بود و ادامه داشت اقدام شود. یکی از این سه مورد، چنانکه گفته شد استیفای حقوق ملی ما در زمینه نفت و جلوگیری از ادامه بهره‌گیری استثماری خارجی از این ثروت بزرگ مملکت بود. مورد دیگر احراز حاکمیت غصب شده ایران بر جزایری بود که در خلیج فارس بناحق از طرف امپراتوری سابق انگلستان تصرف شده بود و برای ایران امروز ادامه این اشغال قابل تحمل نبود. مورد سوم احراز حقوق مساوی برای ایران در شط العرب و از میان بردن وضعی غیرمنطقی و خلاف موازین حقوقی بین‌المللی بود که در زمان قدرت امپراتوری انگلیس و ضعف ایران به موجب قرارداد قسطنطنیه به‌طور یکجانبه به کشور ما تحمیل شده بود. این هر سه مورد، بقایای دوران نفوذ استعماری و امپریالیستی خارجی بود و به همین دلیل هیچیک از آنها برای من به عنوان مظهر حاکمیت و تمامیت ملی این کشور قابل تحمل نبود. از بین بردن تمام نابرابریها و یادگارهای امپریالیستی از مهمترین وظایفی بود که من برای خویش قابل بودم، و برای این کار همواره در انتظار فرصت و شرایط مناسب بودم. البته این



شرایط مربوط به آمادگی روحی ملت ایران نبود، زیرا اطمینان داشتیم که هر موقع از این ملت برای کاری میهنی دعوت کنیم، این دعوت با جان و دل قبول خواهد شد. بدین جهت به محض آنکه شرایط لازم فراهم شد، ما در هر سه مورد اقدام کردیم، و در هر سه مورد نیز به طور کامل موفق به از میان بردن نابرابریهای تحمیلی عصر امپریالیسم و احقاق قاطع حقوق حقه ملی خود شدیم. در رودخانه مرزی ارس نیز ما و اتحاد جماهیر شوروی بر اساس تساوی حقوق در امر بهره برداری از آبهای این رودخانه، برای آبیاری و تهیه برق، شرکت داریم. بدین ترتیب اکنون تعامیت و حاکمیت ارضی ما به طور کامل تأمین شده است و اختلافی در این زمینه میان ما و هیچیک از همسایگانمان وجود ندارد.

— یکی از زمینه های فعالیت بین المللی ما، کوشش در تعدیل نظام اقتصادی موجود جهان است که در فصل اول این کتاب سعی کردم خطراتی را که ادامه آن نه تنها برای کشورهای در حال توسعه بلکه بالماز برای خود جهان صنعتی نیز که به ظاهر طرف بهره گیرنده آن است در بر دارد، تشریح کنم، و در این جا توضیح بیشتری را در این باره ضروری نمی بینم. فقط تذکر این نکته را لازم می دانه که شرکت فعالانه ما در حل این مشکل شماره یک عصر ما تنها به خاطر خودمان نیست، زیرا ما اکنون تقریباً مرحله در حال توسعه را پشت سر گذاشته ایم، ولی این برای ما دلیل آن نیست که سرنوشت خودمان را از سرنوشت جامعه بشری به خصوص از سرنوشت اکثریت عظیم این جامعه که



تعدیل بنیادی نظام اقتصادی کنونی برایشان اهمیت حیاتی دارد جدا کنیم. ما هرگز شریک این طرز فکر اشتباه آمیز و خطرناک نخواهیم شد، و در هر شرایط نیرومندی اقتصادی که باشی آنچه را که مصلحت حیاتی همه جامعه بشری تشخیص دهیم، مصلحت حیاتی خود نیز خواهیم دانست.

— بر اساس سیاست مستقل ملی، کشور ما اکنون در سازمانها و اتحادیه های متعدد بین المللی شرکت دارد و در همه آنها نقش فعالانه ای را ایفا می کند که همواره بر منطق و واقع بینی و عدالت و نیک اندیشی منکی است. مهمترین این سازمانها، بغیر از سازمان ملل متحد و مؤسسات وابسته بدان، سازمان کشورهای صادر کننده نفت (اوپک) است، که چنانکه همه می دانند ایران در آن نقش قاطعی دارد. در این مورد نیز این نقش همواره نقشی واقع بینانه و حساب شده و دور از افراط و تفریط بوده و هست، و در آن پیوسته دفاع از منافع ملی و منافع کشورهای هم پیمان این سازمان با رعایت منطقی مصالح جهانی به موازات یکدیگر در نظر گرفته شده است.

— از نظر نظامی، ما خواهان خلع سلاح عمومی و کامل و تحت کنترل بین المللی هستیم تا بدین ترتیب از یک سو کابوس وحشت و مرگ که از راه مسابقه عنان گسیخته نسلبختی سراسر جهان را فرا گرفته است از میان برداشته شود، و از سوی دیگر سرمایه ها و نیروهای عظیمی که اکنون در این راه صرف می شود، در راه بهبود زندگی بشر و ترقی سطح زندگی و رفاه جوامع



انسانی به کار افتد. در اجرای این سیاست، کشور ما از اولین
ممالکی است که قرارداد منع گسترش سلاحهای هسته‌ای را
امضاء کرده و در تمام موارد دیگر نیز از کوششهای مربوط
به محدودیت تسلیحاتی و به‌طریق اولی خلع سلاح جهانی
جانبداری نموده است.

— در سیاست بین‌المللی ما، و بالطبع در سیاست ملی ما، مقام
خاصی با اهمیت استثنایی به‌خلیج فارس و امنیت آن اختصاص
یافته است. علت این است که خلیج فارس شاه‌رگ حیاتی
اقتصاد ایران و اقتصاد دیگر کشورهای ساحلی آن است، و در
عین حال امنیت راههای ارتباط دریایی که می‌باید رسانیدن نفت
را به‌سراسر جهان تضمین کند به‌امنیت این شاه‌راه آبی وابسته
است. هر نوع لطمه‌ای که به‌این امنیت، چه از راه اقدامات نظامی
و چه از راه خرابکاری وارد آید، نتایجی با ابعاد چنان مخرب
خواهد داشت که حتی تصور آن نیز دشوار است. چنین فاجعه‌ای
نه تنها توسعه اقتصادی کشورهای این منطقه از جهان را فلج
خواهد کرد، بلکه اقتصاد تمام دنیا را که تا حد بسیار زیادی
به‌نفت خلیج فارس وابسته است در هم خواهد ریخت.

خلیج فارس در حال حاضر بیش از ۷۰٪ نفت مورد نیاز
اروپا و ۹۰٪ نفت مورد نیاز ژاپن را تأمین می‌کند. چطور می‌توان
اجازه داد که فعالیت‌های آشکار یا پنهانی خرابکارانه بتواند مثلاً با
منفجر کردن یک نفتکش عظیم در تنگه هرمز، این شاه‌راه حیاتی
را به‌روی کشتیرانی بین‌المللی ببندد؟



با توجه به‌این وضع حساس، سیاست قاطع ما در این مورد
تأمین صلح و ثبات و امنیت خلیج فارس و همکاری دوستانه و
صمیمانه با کلبه کشورهای ساحلی آن براساس احترام متقابل و
اشتراک مساعی در زمینه‌های اقتصادی و عمرانی و فرهنگی، و
دفاع از امنیت این خلیج است، که می‌باید صرفاً — و بدون
دخالت قدرتهای خارجی برعهده کشورهای ساحلی آن باشد.
برای این منظور کشور ما در امر ایجاد یک قدرت نیرومند دفاعی
دریایی و نظامی در خلیج فارس اهمیت حیاتی قایل است و این
وظیفه‌ای است که ما به‌خاطر حفظ امنیت این شاه‌راه حیاتی آبی
در انجام آن قصور نخواهیم کرد.

— در زمینه اقتصادی، سیاست بین‌المللی ایران در درجه اول
معطوف به‌استقرار نظام اقتصادی نوین و عادلانه‌ای بجای نظام
اقتصادی غیر عادلانه و کهنه‌شده کنونی است که دیگر مطلقاً
جوابگوی نیازهای دنیای امروز با تحولات و تغییرات بنیادی آن
نیست. در این نظام جدید اقتصادی باید کشورهای پیشرفته در
تعیین قیمت خرید مواد اولیه کشورهای در حال توسعه و قیمت
فروش محصولات صنعتی خود فعال مایشاء نباشند، و به‌عبارت
دیگر زیان کم‌کاری و نابسامانیهای اجتماعی کشورهای پیشرفته
که باعث افزایش بهای تمام‌شده کالاهای ساخت آنهاست از جیب
کشورهای در حال توسعه پرداخت نشود. در حل این مسئله
اساسی، که ریشه غالب مشکلات و تشنجات جهان امروز است،
ما معتقد به‌گفتگو و مذاکره منطقی و واقع‌بینانه هستیم، و نه



رویاری در گروه که خواه ناخواه می‌تواند به اصطکاک و فاجعه‌انگیز و ویرانگر منجر گردد.

— یک جنبه دیگر سیاست جهانی ما در زمینه مسائل اقتصادی، همکاریهای اقتصادی بین‌المللی و کمک به کشورهای در حال توسعه به منظور پیشرفت برنامه‌های سازندگی آنهاست. در رشته همکاریهای اقتصادی، کشور ما در سالهای اخیر یک سلسله قراردادهای مهم با گروه‌های مختلفی از ممالک پیشرفته و ممالک در حال توسعه منعقد ساخته است که از لحاظ تأثیر در تعادل نیروی اقتصادی بین‌المللی اهمیت زیاد دارد. قراردادهای تجاری مهمی نیز با کشورهای پیشرفته امضاء شده که هدف اصلی آن تأمین همکاریهای درازمدت با آنها در راه صنعتی کردن سریع کشور ما بوده است. یک سلسله سرمایه‌گذاریهای دولتی نیز از جانب ایران در خارج انجام شده که مهمترین آنها خرید قسمتی از سهام چند شرکت بزرگ غربی است. این سرمایه‌گذاریها صرفاً به منظور تحصیل منافع اقتصادی انجام نگرفته، بلکه غرض اصلی خریداری و اکتساب تکنولوژی پیچیده آنها بوده است.

در مورد کمک به کشورهای در حال توسعه و پیشرفت طرحهای عمرانی جهانی، کشور ما کوششهای مؤثری مبذول داشته است. همراه با نخستین افزایش بهای نفت، خود من تشکیل بنیادی را پیشنهاد کردم که در آن دوازده کشور تولیدکننده نفت و دوازده کشور صنعتی جهان هر کدام قریب ۱۵۰ میلیون دلار بپردازند و دوازده کشور به نمایندگی از جانب ممالک در



حال توسعه نیز در آن شرکت کنند، و این هیئت طرحهای خوب و سالمی را که برای عمران جهان ارائه می‌شود با همکاری بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بررسی کند و در صورت تأیید، از محل اعتبار بنیاد به شرطی که هر سال حداقل سه میلیارد دلار بدان واگذار شود، مبالغ لازم به صورت وامهای درازمدت و کم‌بهره با شرایط آسان به کشورهای نیازمند داده شود. بدین ترتیب من خطوط اساسی یک برنامه رفاه جهانی را به سازمان ملل متحد پیشنهاد کردم که در چهارچوب آن، یک بانک عمران بین‌المللی بیطرف می‌تواند به تسریع پیشرفت اقتصادی تمام کشورهای جهان کمک کند. این طرح به ایجاد یک مشارکت مثبت و تعاون جهانی کمک خواهد کرد، زیرا از یک طرف به کشورهای صنعتی که اکنون با مشکلات اقتصادی متعدد مواجه هستند، با دریافت سفارشهای کشورهای وام‌گیرنده برای زنده نگاه داشتن اقتصاد خود و احتراز از مواجهه با بحران اقتصادی، یاری می‌دهد و از طرف دیگر به کشورهای در حال رشد درگسترش نیروی اقتصادی و صنعتی آنها کمک می‌کند. بدیهی است چنین سازمانی صددرصد بیطرف خواهد بود و هیچ‌گونه وابستگی یا تعهد سیاسی نخواهد داشت، و درهای آن نیز بر روی همه باز خواهد بود. این در واقع پی‌ریزی یک تعاون جهانی یعنی یک سازمان ملل اقتصادی است، منتها سازمان مللی که این بار ضمانت اجرایی نیز خواهد داشت.

* * *

نیروی دفاعی ما در عین آنکه ضامن حاکمیت و قدرت ملی ما است، عامل تعیین کننده‌ای در موفقیت جهانی ما نیز هست. این نیرویی است که صرفاً به‌مخاطر حفظ تمامیت و امنیت ملی ما و بدون انگیزه تجاوز با توسعه‌طلبی به‌زیبان دیگران، بی‌ریزی شده است و تا وقتی که شرایط نگران‌کننده بین‌المللی ایجاد کند، مسلماً در تقویت آن در حدی که ضروری تشخیص دهیم کوتاهی نخواهیم کرد.

قدرت نظامی ما نه فقط از نظر دفاع ملی ضروری است، بلکه از لحاظ تضمین تحولات اجتماعی همواره عامل قاطعی بوده است. این واقعیت به‌خصوص در تحقق انقلاب ایران به‌ثبوت رسید، زیرا اگر قدرت بازدارنده، این عامل نظم و ثبات نبود، اجرای قدم‌به‌قدم اصول انقلاب با تحریکات و آشوبها و توطئه‌های عناصر فئودال یا عمال ارتجاع سرخ و ارتجاع سیاه رویرو می‌شد. کما اینکه در سالهای اخیر همین قدرت، خرابکارهای تروریست‌ها و آدمکشان و هرج‌ومرج‌طلبانی را که عامل اجرای سیاستهای غیر ایرانی هستند خنثی کرده است.

در راه
بزرگ



پس از توضیحاتی که درباره مسائل اساسی جهان امروز و در مورد ایران عصر انقلاب دادم، اینک به تشریح خطوط کلی «تمدن بزرگ» ایران فردا می‌پردازم. این خطوط کلی می‌باید برای هر ایرانی کاملاً روشن و مشخص باشد تا کوششهای فردی و ملی در راه نیل به هدف، بر آنها متمرکز گردد.

رسانیدن ملت ایران به دوران «تمدن بزرگ» بالاترین آرزوی من، و رهبری کشورم در این راه اساسی‌ترین وظیفه‌ای است که به عنوان مسئول سرنوشت این کشور برای خویش قایل هستم. اعتقاد راسخ من این است که اکنون ملت ایران برای نیل بدین هدف در مسیری صحیح و مطمئن گام برمی‌دارد، و آنچه برای پیروزی او ضروری است این است که از یک سو در این مسیر انحرافی حاصل نشود، و از سوی دیگر در آهنگ پیمودن آن کندی یا وقفه‌ای روی نهد.

هدفی که من برای ملت خودم در نظر گرفته‌ام، بیگمان هدفی بسیار جاه‌طلبانه و بلندپروازانه است، ولی هدفی نیست که نیل بدان برای ملت ایران، با امکانات فراوان مادی و معنوی و با سرمایه سرشار روحی و اخلاقی این ملت ناممکن باشد. اگر چنین هدفی از حد متعارف بسیار فراتر می‌رود، به خاطر آن است



که تلاش برای نیل به کمال مطلوبی کمتر از آن، اساساً شایسته ملت ما نیست. کارنامه چندهزار سال تاریخ و تمدن ایرانی، و نبوغ خلاقه‌ای که از نخستین صفحه این کارنامه تا به امروز وجه مشخص آن بوده است، دلیل روشنی بر صحت این اعتقاد است که اگر این نیروی آفرینندگی دوشادوش اراده‌ای راسخ و پشتکاری استوار به کار افتد، پیروزی ما یک الزام تاریخی خواهد بود.

بیست و پنج قرن پیش، ورود شاهنشاهی ایران به صحنه تاریخ جهان راهگشای عصر تازه‌ای در سیر تکامل مدنیت بشری شد. برای چه تلاش امروز ما راهگشای عصر تازه دیگری در این سیر تکامل نشود؟ و چرا نکوشیم تا بنوبه خود سازنده آن تمدن بزرگ فردا باشیم که می‌باید در آن بهترین عناصر تمدنهای بشری با یکدیگر درآمیزد و چنین تمدنی را پاسخگوی راستین نیازی کند که دنیای نگران ما آن را عمیقاً احساس می‌کند؟

صد و پنجاه سال قبل شاتوبریان نویسنده معروف فرانسه در شرح و غایب تاریخ دنیا نوشت: «وقتی که در تاریخ جهان به عصر ایرانی می‌رسیم، احساس می‌کنیم که قدم به صحنه تاریخ بزرگ گذاشته‌ایم». چرا کوشش نکنیم که همین کشور و همین ملت در آغاز هزاره سوم قدم به صحنه «تمدن بزرگ» گذاشته باشد؟ البته نیل به هدفی چنین بزرگ مستلزم ایمان بزرگ، اراده بزرگ، میهن‌پرستی بزرگ، آفرینندگی بزرگ و تلاش بزرگ است، ولی کدامیک از ما در این باره تردید داریم که ملت ایران می‌تواند



پاسخگوی شایسته‌ای برای همه این نیازها باشد؟

«تمدن بزرگ» یعنی چه؟ یعنی تمدنی که در آن بهترین عناصر دانش و بینش بشری در راه تأمین عالین سطح زندگی مادی و معنوی برای همه افراد جامعه به‌کار گرفته شده باشد. تمدنی که در آن دستاوردهای بدیع علم و صنعت و تکنولوژی با ارزشهای عالی معنوی و بساموازین پیشرفته عدالت اجتماعی درآمیخته باشد. تمدنی که بر پایه سازندگی و انسانیت پی‌ریزی شده باشد، و در آن هر فرد آدمی در عین برخورداری از رفاه کامل مادی از حداکثر تأمین اجتماعی و از غنای سرشار روحی و اخلاقی بهره‌مند باشد. بدیهی است هر ملت و جامعه‌ای در جهان حق دارد در راه نیل به چنین هدفی بکوشد، و ما صمیمانه آرزو می‌کنیم که چنین تلاشی در هر جا که صورت گیرد با توفیق کامل همراه باشد، زیرا این تلاشی است که در راه ایفای شریفترین رسالت جامعه بشری انجام می‌گیرد. ولی تا آنجا که به ما مربوط است، ما بیش از هر چیز تضمین سعادت و رفاه جامعه ایرانی را در مد نظر داریم. البته اگر «تمدن بزرگ» ما کشش و جذابیتی داشته باشد، با احتمال قوی این تمدن از مرزهایمان خواهد گذشت و در آن صورت این در اختیار دیگران خواهد بود که درباره آن داوری کنند.

در راه نیل به این «تمدن بزرگ»، ما باید براساس جهان‌بینی



همیشگی ایرانی بهترین اجزاء مدنیت و فرهنگ ملی خویش را با بهترین اجزاء تمدن و فرهنگ جهانی درآمیخته، و در این راه از هرگونه تعصب و کوتاه‌بینی دوری گزینیم. هیچ مسلمتی، در هیچ مرحله از پیشرفت، نمی‌تواند خود را از دستاوردهای مادی و معنوی دیگران بی‌نیاز شمارد، زیرا تمدن بشری اساساً بر دادوستد مداوم اندیشه‌ها و دستاوردها پی‌ریزی شده است. اگر در گذشته مدنیهایی خواسته‌اند به‌دور خود دیواری بکشند، این آزمایش همواره با شکست روبرو شده است، ولی البته هرگز چنین آزمائشی از جانب ایران صورت نگرفته است، زیرا درست بعکس، توانایی ویژه این تمدن در آمیزش با تمدنها و فرهنگهای دیگر و در تلفیق بهترین عناصر آنها به‌منظور ایجاد ترکیبی کاملتر و جهانی‌تر، همواره عامل پویایی و نیرومندی تمدن ایرانی بوده است، و این همان برداشت «تمدن بزرگ» ایران فردا نیز هست.

در راه تکامل این تمدن، ما باید در عین اتکاء به ارزشهای مادی و معنوی ملی، از پیشرفته‌ترین پدیدهای دانش و فن دیگران و در عین حال از عناصر مدنی و فرهنگی آنان در بهترین صورتی که برای خود مناسب تشخیص دهیم بهره‌گیری. ما به‌عنوان یک ملت هوشمند و رشد کرده، باید دستاوردهای مدنی گذشته و آینده خویش را در اختیار دیگران بگذاریم، ولی ابایی از استفاده از دستاوردهای آنان نیز نداشته باشیم، باید دانش و تکنولوژی پیشرفته جهان صنعتی را به‌بهترین صورت مورد اقتباس و استفاده قرار دهیم (و البته خود نیز در رسیدن به پایه



این جهان و سپس در ادامه راه پیشرفت به همراه آن، بکوشیم) ولی در همان حال باید از رسوخ عناصر نامناسب تمدنهای دیگر در جامعه خود و از سرایت آلودگیهای اخلاقی و اجتماعی و سیاسی آنها بدین جامعه جلوگیری کنیم. باید «غربزده» نباشیم، ولی این مفهوم را مرادف با «دشمنی با غرب» و با هرگونه تجددطلبی نیز تلقی نکنیم. باید فرهنگ ملی را مورد کمال توجه قرار دهیم، ولی این امر را با کهنه‌پرستی یکسان ندانیم. باید به حد اعلا «ناسیونالیست» باشیم، ولی این ناسیونالیسم را در صورت مثبت و سازنده آن بخواهیم، و نه در صورت متعصبانه و کینه‌توزانه‌ای که عاملی منفی است و در عصر خود ما، پیروی از آن در بسیار موارد جز ویرانی و مرگ بیار نیاورده است.

«تمدن بزرگ» که ما اکنون به‌جانب آن می‌رویم، تنها یکی از فصول تاریخ این سرزمین نیست، بلکه شاه فصل این تاریخ است. کمال مطلوبی است که می‌باید سیر تکامل چند هزارساله تاریخ و فرهنگ ایران بدان برسد، و این حد کمال به‌دنباله خود سرآغاز دوران تازه‌ای در حیات ملی ما قرار گیرد. همه پیشرفتهای مادی و معنوی این ملت در مسیر چند هزارساله آن، همه دستاوردهای بدیع اندیشه و آفرینندگی ایرانی و همه ارزشهای جاودانی تمدن و فرهنگ ملی، باید اجزاء سازنده کاخ رفیع تمدنی باشند که آینده این سرزمین و مردم آنرا برای همیشه



دربار خواهد گرفت.

«تمدن بزرگ» ایران، بیش از هر چیز از ژرفای تاریخ و تمدن ایرانی، از تمام ارزشها، سازندگیها، آفرینندگیها، کوششها، اندیشه‌ها، استعدادها، و از حماسه‌ها و پیروزیهای شکوهمند مادی و معنوی ملت ایران در طول هزاران سال تاریخ مایه می‌گیرد. لاجرم ریشه‌های این تمدن را نیز باید در بافت پرشکوه تاریخ ایران و معیارهای جاوید سرنوشت‌ساز آن جست، زیرا از این پس سرنوشت فرزندان ما جزء جدایی‌ناپذیر این تمدن خواهد بود و فرمان تاریخ چنین خواسته است که از میان نسلهای بیشمار ایرانی، نسل امروزی ما آن نسلی باشد که طلیعه درخشان‌ترین دوران تاریخ کشور خویش را شاهد گردد.

این «تمدن بزرگ» پدیده‌ای نوحاشته و ناگهانی نیست، بلکه برخوردار از پشتوانه اسوار همین اصول و معیارهایی است که هویت معنوی جامعه ایرانی، از سپیده‌دم تاریخ ایران تا به امروز بر آنها بنیاد نهاده شده است.

ایران امروز سازنده ایران فرداست، ولی خود وارث ایران دیروز است، وارث حماسه شکوهمند چند هزار ساله‌ای است که بیش از دو هزار و پانصد سال آن صورت تاریخ مدون دارد، و این تاریخ برای ما ارزشهایی برجای نهاده است که همه هویت ملی و بافت معنوی و اجتماعی و راه‌ورسم زندگی ملت ما از آنها مایه می‌گیرد. هر ایرانی هنگامی که به دنیا می‌آید، میراثی از این ارزشها را که در طول نسلها سازنده سرنوشت او و سیر پولادین



موجودیت ملی وی در رریارویی با ضربت‌های سهمگین تاریخ بوده‌اند، همراه دارد تا به‌نوبه خویش آنها را به‌نسلهای آیتده این سرزمین سپارد. این درسی است که تاریخ به ما و به‌همه آنهايي که با تاریخ ما سروکار دارند آموخته است، و درسی است که از این پس به‌فرزندان ما نیز خواهد آموخت.

بیش از دوهزاروپانصد سال است که تاریخ شاهنشاهی ایران بر پایه این ارزشهای جاوید ادامه یافته است، و استمرار این تاریخ که مایه شگفتی پژوهندگان است به‌خاطر اتکاء استوار آن به‌همین ارزشهاست. مهم نیست که در این دوران دراز، بارها این کشور مورد سخت‌ترین حمله‌ها و کشتارها قرار گرفته باشد و بارها ضربات وحشیانه و کمرشکن حوادث هزاران‌هزار فرزندان آن را قربانی کرده باشد. مهم این است که هیچ‌یک از این ضربتها - که هر یک از آنها کافی بوده است تا موجودیت کشوری را از صفحه تاریخ محو کند - یسارای غلبه بر این ارزشها را نیاخته و دیر یا زود تنها به‌صورت خاطره‌ای دردناک در تاریخ ایران درآمده است.

چنین واقعیتی در مورد آینده ما نیز بیگمان به‌اندازه گذشته ما صادق است. مفهوم این سخن این است که هیچ تحول و تغییر اصیلی نمی‌تواند در این کشور پای گیرد مگر آنکه با ارزشهای جاودانی و سرنوشت‌ساز ایرانی هماهنگ باشد.

انقلابی که پانزده سال پیش در کشور ما آغاز شده، از آن جهت قاطع و پیروز بوده است که پشتوانه استواری از همین



ارزشهای جاوید دارد، و نقشی که خود من به‌عنوان طراح و فرمانده انقلاب در پیشبرد آن داشته‌ام، از آن جهت نقشی موفق بوده است که با فرمانهای تغییرناپذیر این ارزشها هماهنگ است. این نقشی است که ایفای آن از جانب شاهنشاه ایران خواسته آگاهانه و خودآگاه مردم ایران است، و در این خواسته همه این مردم از فرمان تاریخ و از اراده نسلهای الهام می‌گیرند. نا وقتی که چنین باشد (و همواره چنین خواهد بود) هماهنگی شاه و ملت ضامن پیشبرد انقلاب و مجری فرمان سرنوشت در ادامه پیروزمندانه راه آن به‌سوی «تمدن بزرگ» خواهد بود.

تمدن ایرانی - که «تمدن بزرگ» ایران فردا کاملترین درخشش آن خواهد بود - جلوه‌ای کامل از تمدن شکوهمند آریایی است که از هنگام پیدایش خود در صحنه تاریخ جهان تا به‌امروز پیوسته تمدنی زاینده و سرشار از زندگی و آفرینندگی بوده است. سیر پیشرفت این تمدن به‌سوی کمال هرگز متوقف نشده و هرگز نیز فتوری در آن راه نیاخته است، و این نمونه‌ای است که در دیگر تمدنهای جهان بی‌سابقه است.

البته در این تحلیل من مفهوم اصیل تمدن آریایی را در نظر دارم، و نه تعبیر کوتاه‌نظرانه و متعصبانه‌ای از آن را که متأسفانه در دوران پیش از جنگ جهانی دوم و در جریان آن جنگ شاهد آن بودیم، و از بسیاری جهات درست در جهت خلاف اصول



اخلاقی و فرهنگی این تمدن بود. از سوی دیگر، احترام و وابستگی عمیق ما به تمدن آریایی به مفهوم نفی تمدنهای دیگر جهان یا دست کم گرفتن ارزشهای آنها نیست، زیرا که در همه جا و در هر صورت، پیدایش و تکامل یک تمدن مظهر آفریننده‌ای از نبوغ انسانی و جلوه‌ای از ایفای رسالت جامعه بشری در راه کمال است.

اگر ملت ما همواره راه و رسم پیشرفت خود را به سوی کمال در تمدن آریایی خویش جسته است، برای آن است که اصول بنیادی این تمدن پیوندی ناگسستنی با اندیشه و نبوغ سازنده این ملت دارد. وقتی داریوش بزرگ در سنگنبشته معروف خویش خود را «آریایی فرزند آریایی، ایرانی فرزند ایرانی» می‌خواند، در واقع به همه آن ارزشهای بیشمار مباحث می‌کند که دو صفت آریایی و ایرانی برای او نماینده کامل آنهاست.

تمدن آریایی - در مفهوم اصیل آن - تمدنی است که بر پایه زندگی و آفرینندگی بنیاد نهاده شده است. در این تمدن روشنائی مظهر والای آفرینش است، زیرا همه زیباییها و نیروهای زاینده از آن سرچشمه می‌گیرد. این برداشت اساسی، در تمدن ایرانی که نخستین جلوه تاریخی مدنیت پرشکوه آریایی است (و از همین دیدگاه است که «هگل» Hegel آنرا «سرآغاز واقعی تمدن جهانی» می‌نامد)، به اوج خود می‌رسد، زیرا در این تمدن، فروغ آفریننده سراسر وجود مادی و معنوی هر فرد را دربر می‌گیرد تا در آن، زیباییها را از زشتیها و پاکی‌ها را از پلیدیها مشخص کند، و آنچه



را که سازنده و زندگی بخش نیست به قلمرو تاریکی و نیستی سپارد. ایمان به رسالت والای انسانی در راه پیروزی زندگی که شرط آن کوشایی، دلاوری، پاکدلی، جوانمردی، امید، راستی و تندرستی است، در بافت فلسفی و فرهنگی ایران آریایی اساس شخصیت هر ایرانی پاک‌نژاد است. همچنانکه نیروهای خلاف آن، یعنی بداندیشی، دروغ، ترس، نومیدی، بی‌کارگی، بیماری، فریبکاری، خودخواهی و دیگر عواملی از این قبیل، زادگاه ظلمت و مرگند. بر پایه این برداشت، رسالت همیشگی یک ایرانی آریایی دفاع از روشنائی در برابر تاریکی، دفاع از زندگی در برابر مرگ، دفاع از سازندگی در برابر ویرانگری، دفاع از راستی در برابر بیداد است. این همان برداشتی است که در باخترزمین، هوگو «افسانه قرون» خود را بر آن پی‌ریزی کرد، و نیچه چهره زرتشت «ابرمرد» خویش را از همین دیدگاه آفرید، هر چند که این اثر عالی فلسفی و ادبی نیز مانند عنوان «آریایی» در قرن ما قربانی تعبیری نابخردانه قرار گرفته است.

زیربنای اصلی تمدن و فرهنگ ایرانی و همه تجلیات معنوی، فکری، اجتماعی و ادبی و هنری آن، نه تنها در دوران کهن، بلکه در ایران اسلامی نیز همین طرز تلقی از رسالت آدمی است، و مسلماً این برداشت، زیربنای آن «تمدن بزرگ» ایران خواهد بود که ما مصمم هستیم آنرا به صورت تجلی کامل ارزشهای جاودانی این تمدن و فرهنگ کهن که اصول آنها را ذیلاً تشریح می‌کنیم، درآوریم.



در این توصیف، من به توضیحات کلی ولی کوتاهی که از نظر درک فلسفی «تمدن بزرگ» ایران ضروری است اکتفا می‌کنم. ولی مسئله است که می‌باید بررسیها و تفسیرهای خیلی بیشتری از همه این اصول توسط مراکز صلاحیتدار علمی و فرهنگی و خبری کشور و صاحب نظران ایرانی انجام گیرد، تا به کمک این پژوهشها مردم ما به خصوص نسل جوان کشور آشنایی هرچه زرفتری با تاریخ خود، با میراث سرشار مدنی و فکری خود، با هویت ملی خود، و با رسالت بشری خود پیدا کنند و از این آگاهی در راه ایفای بیشتر و بهتر وظیفه‌ای که به عهده گرفته‌اند بهره گیرند.

* * *

نخستین و مهمترین این ارزشها، نیروی شکست‌ناپذیری است که برای ادامه هستی در نهاد ملت ایران نهفته و از این دیدگاه آن را به صورت دژی تسخیرناپذیر در برابر نیروی نیستی و زوال درآورده است. از روزی که ایرانیان نخستین حکومت آریایی تاریخ جهان را بنیاد نهادند تا به امروز، هیچ نیرویی امکان غلبه بر این اراده زنده ماندن را که در وجود ملت ایران سرشته شده نیافته است و از این پس نیز نخواهد یافت. اگر از میان همه ملل باستانی، این استمرار شگفت‌انگیز را در زمینه حفظ هویت ملی به صورتی چنین بارز در نزد ملت ایران می‌توان یافت، برای آن است که نیروی «زندگی» که همه مظاهر دیگر سازندگی و



آفرینندگی را همراه می‌آورد، از آغاز خمیر مایه نهاد ایرانی بوده است.

کمتر پژوهنده‌ای را در جمع کسانی که تاریخ ایران را مورد بررسی دقیق قرار داده و در دستیابی به راز استمرار آن کوشیده‌اند، می‌توان یافت که روی این واقعیت شگرف تکیه نکرده باشد. شاید یکی از گویاترین این تحلیلها نتیجه‌گیری «کنت‌دوگویی» از مطالعات سی‌ساله او درباره تاریخ ایران باشد که چنین خلاصه می‌شود:

«بررسی عمیق در تاریخ این ملت به من آموخته است که آنهایی که هوای تسلط بر این سرزمین را در سر پیروانند تلاشی بیهوده می‌کنند، زیرا دیر یا زود همه آنان از میان می‌روند و ایران همچنان پای برجا می‌ماند. ممکن است با نیروی زور دست به تجزیه آن بزنند، چنانکه بارها زده‌اند، و ممکن است حتی اسه آن را از آن بگیرند. چنانکه بارها گرفته‌اند، اما پیروزی نهایی همیشه با ایران بوده است، و همیشه نیز خواهد بود. من هر وقت که به این ملت عجیب می‌اندیشم، سنگ خارا را به نظر می‌آورم که سیلابها و طوفانها را از سر می‌گذرانند، و باز سنگ خارا می‌ماند.»

در تحلیل همین واقعیت تاریخی، یک محقق برجسته دیگر، «آرتراپهام پوپ»، که او نیز تقریباً همه عمر خویش را صرف پژوهش درباره هنر و فرهنگ ایران کرد، می‌نویسد:

«اگر واحد مقیاس را زندگی تاریخی ایران منظور داریم، در



این صورت شکوه یونان جز واقعه‌ای افتخارآمیز ولی کوتاه، و عظمت رم جز پرده‌ای جالب از نمایشنامه جهانی تاریخ نیست. نمودی با نیرومندی و جاودانگی ملیت ایرانی آدمی را در صحنه تاریخ مبهوت می‌کند. نه تنها تاریخ آسیا، بلکه تاریخ جهان نیز تا زمانی که منابع این قدرت به‌درستی کشف و اندازه‌گیری نشود، و دامنه تأثیر آن چنانکه باید، مورد سنجش و بررسی قرار نگیرد، درک‌ناپذیر خواهد ماند. واقعیتی که در این تاریخ نهفته است به‌طور روشن این است که ایران فناپذیر است، و گویی تقدیر چنین خواسته است که سرنوشت ایران تا به‌پایان با سرنوشت بشریت همگام باشد».

* * *

جلوه دیگری از این ارزشهای جاوید، اصالت تمدن و فرهنگی است که قوم ایرانی، هم بنیانگذار و هم نگاهبان تاریخی آن بوده است. این فرهنگی است که از آغاز عمیقاً جنبه‌ای انسانی داشته و پیامی در حد اعلائی شکوه و زیبایی همراه آورده است. چه در اصول مذهبی و فلسفی ایران کهن، چه در آیین کشورداری شاهنشاهی ایران، و چه در جنبه‌های گوناگون اندیشه و دانش و ادب و هنر و عرفان ایرانی، این خصیصه انسان‌دوستی و نیک‌اندیشی به‌صورتی تابناک منعکس است. به‌گفته «رنه‌گروسه»: «مشعلی که در سپیده‌دم تاریخ در قلات ایران افروخته شده دیگر هرگز خاموش نشده است، و در پرتو این



تابندگی مداوم، ایران توانسته است تمدن انسانی ژرفی را بیافریند که هیچ‌گاه در اصالت آن خللی راه نیافته است».

در زمینه حکومت، ایرانیان شاهنشاهی خود را که نخستین حکومت آریایی تاریخ جهان و در عین حال اولین امپراتوری جهانی تاریخ بود، بر همین اصول عدالت و بشردوستی بنیاد نهادند که مظهر عالی آن اعلامیه معروف کوروش است. ولی چون در این باره پژوهشهای گسترده‌ای چه در قلمرو ملی و چه در سطح بین‌المللی به‌خصوص به‌مناسبت برگزاری آیین دوهزاروپانصد سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران انجام شده است، شاید نیازی به توضیح بیشتر در این باره نباشد.

در زمینه دانش و ادب و هنر، نقش بشری فرهنگ ایران چنان آشکار است که یکی از واقعیات مسلم تاریخ تمدن تلفی شده است. ادبیات ایران، که یکی از بدیعترین ارمغانهای این ملت به‌تمدن و فرهنگ جهان است، مالا مال از معنویت و بشردوستی و محبت است، و به‌خصوص این پیام پرشکوه در ادبیات عرفانی ایران به‌اوج جهانی خود می‌رسد. هنر ایران جلوه‌گاه دایمی عشق به‌زیبایی است، فلسفه و حکمت ایران نیز هرگز جز بر پایه خرد و اخلاق و معنویت منکی نبوده است.

* * *

جلوه‌ای دیگر از ارزشهای جاوید ایران، جنبه جهان‌بینی و جهان‌اندیشی روح ایرانی، یعنی این احساس عمیق است که



سرنوشت زادگان بشر به یکدیگر پیوسته است و نیکیبختی هیچ ملت و قومی از نیکیبختی دیگران جدا نیست. در این باره گویی قوم ایرانی از آغاز برای خود رسالتی قابل بوده که خویش را متعهد به ایفای آن دانسته و هرگز نیز از پذیرش مسئولیتهای آن سر باز نزده است.

روح اغماض مذهبی معروف ایرانی، که این کشور را همواره پناهگاهی برای پیروان آیینها و معتقدات مختلف ساخت، و آیین کشورداری شاهنشاهی هخامنشی که نخستین جامعه «مشترک المنافع» جهان را در قلمرو این شاهنشاهی پدید آورد، و نقش بارز ایران در آمیزش دایمی فرهنگها و اندیشهها و هنرهای شرق و غرب برای ایجاد و ارائه فرهنگ و اندیشه و هنری جهانی، و موج پیوسته و گسترده ایرانیانی که در درازای قرون دانش و فرهنگ ایران را با خود به سرزمینهای پهناوری از جهان بردند تا آن را با فرهنگها و دانشهای محلی درآمیزند، و نقش بارزی که ایرانیان به گفته محققان و مورخان بزرگ عالم اسلام در علو تمدن اسلامی ایفاء کردند، همه نمودارهایی از این جنبه جهان بینی روح ایرانی است.

نقش ایرانیان در گسترش تمدن بزرگ اسلامی نقشی است که اختصاصاً شایان تذکر است. از همان هنگامی که پیامبر بزرگ اسلام به دانش دوستی ایرانیان به صورتی بسیار تجلیل آمیز اشاره فرمود، در واقع ایفای این رسالت در جهان اسلامی برای مردم ایران نوعی فریضه مذهبی به شمار آمد. این وظیفه پرافتخار را



نبوغ ایرانی در تمام طول تاریخ اسلام تا به امروز با حد اعلای علاقه و ایمان انجام داده، چنانکه میراث مدنی ایران مسلمان به صورت جزء تجزیه ناپذیری از میراث تمدن اسلامی درآمده است.

واقعیت تاریخی گواهی می دهد که اندیشه و تمدن ایرانی تقریباً هرگز با خودخواهی سروکار نداشته، و به خلاف بسیاری از دیگر تمدنهای جهان خود را درون مرزهای جغرافیایی یا نژادی و یا مذهبی زندانی نکرده است. از نظر فرهنگ ایران حق و عدالت تجزیه ناپذیر است، و اگر امروز ما روش بین المللی خود را احترام به حقوق انسانی همه جوامع بشری و حاکمیت ملی آنها و حتی همه مرامهای انسان اعلام داشته ایم، در واقع از اصولی پیروی کرده ایم که از ارزشهای همیشگی تمدن ایرانی است، و در تحلیل جامعی از آنها «کرگلینگر» مورخ بلژیکی می گوید: «در ژرفای روح و فرهنگ ایرانی، همیشه این احساس نهفته بوده است که فرد، وجودی مجزا نیست که خودخواهانه تنها به سرنوشت خویش بیندیشد، بلکه در عین حال یک سرباز و یک کارگر پروردگار است که باید کوشش مداومش به پیروزی خوبی و حقیقت، نه تنها برای خودش بلکه برای تمام جهان منجر شود. از دیدگاه تمدن ایرانی، هر زندگی انسانی دارای یک ارزش عمیق و یک عامل رشد انسانیت و تکامل در صورت جهانی آن است.»



یکی دیگر از ارزشهای جاودانی تمدن ایرانی، روح میهن پرستی ریشه دار ملت ایران است، که بازتاب آنرا به طور مداوم در هر فصل و هر صفحه از تاریخ این ملت می توان یافت. شاید تذکر این نکته ضروری باشد که این میهن پرستی همواره دارای جنبه ای مثبت بوده و صورت افراطی و به اصطلاح «شوونیستی» نداشته، یعنی مترادف با دشمنی کور کورانه با بیگانگان نبوده است. میهن پرستی ایرانی تقریباً همیشه تنها در راه حفظ هویت ملی و دفاع از آرمانها و ارزشها و مقدسات این ملت در عین احترام به مقدسات و ارزشها و آرمانهای دیگران به کار رفته است.

ممکن است هوشمندی افراطی ایرانی و جنبه فردی فراوان او در موارد عادی علاقه خاصی را به انتقاد و ابراز نارضایی از جانب وی برانگیزد، ولی این روحیه هنگامی که ایرانی در شعور باطنی خود خطری را متوجه ملیت خویش و ارزشهای بنیادی تمدن و فرهنگ خود ببیند، به آسانی کنار گذاشته می شود تا روح میهن پرستی شکست ناپذیر ملی جایگزین آن گردد. در چنین موردی تنها چیزی که برای او ارزشمند است عشق و دلبستگی عمیق به سرزمین ایران و به دفاع از هویت و شخصیت ملی است. شاید این پاسخی قانع کننده به این سوالی باشد که سرپرستی ساینس سیاستمدار انگلستان استعماری قرن گذشته با اندکی خشم و با بسیاری شگفتی، مطرح کرده بود که:

«... نمی توان فهمید چرا هر فرزند ایران، در عین همه



بدبختی ها و فلاکت های خود، اینقدر به کشور لم یزرع خویش مغرور است؟»



جلوه دیگری که می باید از ارزشهای جاودانی ملی تذکر داد، نظام شاهنشاهی ایران است. این نظامی است که از روز نخست با موجودیت و هویت ملی ایرانی پیوند خورده است، و استحکام و استمرار آن، چنانکه گفته شد، از شگفتی های تاریخ به شمار می رود.

شاید درک مفهوم ژرف این پیوند نه تنها برای جهان خارج بلکه برای خود ایرانیان نیز دشوار باشد، زیرا نمونه مشابه دیگری از آنرا در تاریخ نمی توان یافت که از نظر سنجش تحلیلی مورد مراجعه قرار گیرد. نظام شاهنشاهی ایران، از روز نخست به صورت مظهر و در عین حال نگاهبان همه ارزشهای دیگری در آمده است که موجودیت ایرانی بر آنها استوار است. در طول تاریخ انواع گوناگون حکومتها، رژیم ها، ایدئولوژی ها و سازمانهای اجتماعی به دست بیگانگان و یا از مجرای داخلی در این سرزمین مورد آزمایش قرار گرفته ولی همه آنها بلااستثناء با شکست روبرو شده اند، و هر بار سیر تحول سیاسی و اجتماعی کشور این آزمایشها را به تنها مسیری که مورد قبول و تأیید ملت ایران بوده باز گردانده است. نه حملات خرد کننده اسکندر و عرب و مغول، نه ناپسامانیهای داخلی دورانهای ملوک الطوائفی و



هرج و مرج، نه سفوذهای استعماری ادوار اخیر و نه آخرین آزمایشهای بیگانگان که در دوران خود ما صورت گرفت، هیچیک توانایی رخنه بدین دژ پولادین ملیت ایرانی را نیافت، و مسلم است که در آینده نیز هیچ عامل دیگری این توانایی را نخواهد یافت.

از روزی که «هرودوت» نوشت که: «ایرانیان در نیایش بعدرگاه پروردگار هرگز برای خود چیزی نمیخواهند، بلکه فقط خیرشاه و استواری شاهنشاهی را میخواهند که خود را جزئی از آن می‌شمارند»، تا به امروز این سنت استوار تغییری نیافته است.

نکته‌ای که توجه بدان ضروری است، درک مفهوم واقعی کلمه شاهنشاهی است که با ضوابط و تعریفهای عادی تاریخ قابل توضیح نیست. وقتی که برگرداندن این کلمه به یکی از زبانهای خارجی لازم آید، عادتاً آنرا «امپراتوری» ترجمه می‌کنند، ولی مفهوم غربی امپراتوری تنها یک مفهوم سیاسی و جغرافیایی است، در حالی که از دیدگاه ایرانی کلمه شاهنشاهی بیش از جنبه مادی آن جنبه‌ای معنوی، فلسفی، آرمانی و تا حد زیادی عاطفی دارد، یعنی به همان اندازه که با منطق و اندیشه او مربوط است با روح و دل وی نیز مرتبط است. در فرهنگ ایرانی، شاهنشاهی ایران یعنی واحد جغرافیایی و سیاسی ایران به اضافه هویت خاص ملی و همه آن ارزشهای تغییر ناپذیری که این هویت ملی را به وجود آورده‌اند. بدین جهت هیچ تحول و تغییر ریشه‌داری در



این کشور امکان‌پذیر نیست مگر آنکه در قالب کلی این نظام شاهنشاهی و منطبق با ضوابط و اصول بنیادی آن باشد. از این دیدگاه، حتی آن دوره‌های خاموشی و تاریکی تاریخ ایران که در آنها نه تنها از امپراتوری بلکه حتی از حکومت مرکزی و از حاکمیت ملی نیز اثری بر جای نبود همچنان اجزائی از تاریخ شاهنشاهی ایران به‌شمار می‌آید، زیرا این دوره‌ها تنها مظهر زوال جنبه مادی و محسوس این شاهنشاهی بود، بی‌آنکه بتواند مظهر سقوط و زوال زیربنای معنوی و آرمانی آن نیز باشد.



در تاریخ دوهزاروپانصد ساله شاهنشاهی ایران، این ارزشهای بنیادی در بونه آزمایشهای بسیاری قرار گرفت که از میان آنها چهار آزمایش حساد و سهمگین تاریخی شایان توجه خاص است، هر چند که در این مدت کشور ما آزمایشهای فراوان دیگری را نیز در مقیاسهای محدودتر از سر گذرانیده است. شاید خطرناکترین این آزمایشهای بنیادی، نخستین آنها یعنی حمله اسکندر بود، زیرا این آزمایش، به‌خلاف دو مورد بزرگ بعدی، تمدن و فرهنگ پیشرفته‌ای را رویاروی فرهنگ و تمدن ایران و شاهنشاهی آن قرار داد، با این همه، در این رویارویی نه تنها ایران در مدتی کوتاه شخصیت و هویت ملی خویش را با قدرت و قاطعیت باز یافت، بلکه این اسکندر بود که رنگ ایرانی گرفت و خویش را جانشین شاهنشاهان هخامنشی نامید.



تاریخ‌نگاران بسیاری در جهان غرب کوشیده‌اند تا به سردار مقدونی نقشه ایجاد یک حکومت و تمدن جهانی را نسبت دهند ولی این نظر به احتمال قوی پیش از آنکه از واقعیتی تاریخی حکایت کند گویای تلاشی در آراستن نقش تاریخی فرهنگ یونانی است که طبعاً غرب خود را وارث آن می‌شمارد و یکی از آثار این تلاش جبهه‌گیری مغرضانه و یک‌جانبه‌ای در مورد برخورد مدنی ایران و یونان است. اگر مفهوم استعمار فرهنگی قابل تعمیم باشد می‌توان بحق گفت که تمام آنچه که در این مورد به صدها میلیون دانش‌آموز و دانشجوی جهان غرب یا پیروان مکتب غرب آموخته می‌شود فقط تعریف عامدانه‌ای از حقایق تاریخی است. تعریفی که دو قرن پیش از این حتی از جانب «ولتر» اندیشمند نامی فرانسه - به صورت صراحتی حقیقت‌جو و استثنائاً بی‌غرض یا نیشخند و استهزای خاص او مورد ریشخند قرار گرفته بود.

اسکندر، که تلاش سازنده خود را برای «آمیختن فرهنگهای غرب و شرق» با آتش‌زدن تخت‌جمشید و سوزاندن کتابهای اوستا آغاز کرد، اصولاً خود نماینده فرهنگ یونان نبود بلکه یک سردار مقدونی بود که بر آتن حکومت می‌کرد. چنین سرداری با حکومت مطلقه خود طبعاً نماینده «دموکراسی» یونان نیز نمی‌توانست باشد تا چنین دموکراسی را برای ایران و شرق بهارمغان بیاورد، وانگهی مردی که سی‌وسه سال پیشتر عمر نکرد، و تا آخرین روز زندگی منحصرأ به سفرهای جنگی و جهانگشایی



اشتغال داشت، کجا و چگونه فرصت طرح نقشه ایجاد «تمدن و فرهنگ جهانی» را پیدا کرده بود؟ و چه مدرکی در دست است که حتی از اندیشه‌ای از جانب او در این باره حکایت کند؟ اگر من در این مورد این بحث را - به صورت یک جمله معترضه مطرح می‌کنم، منظورم بررسی و تحلیل تاریخی (که طبعاً در صلاحیت مورخان و محققان این رشته است) نیست، بلکه از آن جهت است که هر فرزند ایرانی می‌باید رها از آن عقیده حقارت که از دیرباز در ایجاد آن کوشش شده است، با صاهیت واقعی تاریخ و شاهنشاهی ایران آشنا باشد و آنرا از دیدگاه واقع‌بینی تاریخی و نه از نظرگاههای یک‌جانبه دیگران درک و تضاد کند.

دومین آزمایش بنیادی ارزشهای تاریخی ما، حمله عرب بر ایران و انقراض شاهنشاهی شکوهمند ساسانی بود. در این آزمایش، آیین بزرگ اسلام که اساس یکتاپرستی آن با اندیشه و معتقدات دیرینه ایرانیان در همین زمینه نزدیکی بسیار داشت مورد استقبال و قبول صمیمانه اکثریت ایرانیان قرار گرفت. ولی در مقابل، این فرهنگ و اندیشه ایرانی بود که در طول قرون رکن استواری از مدنیت جهان اسلامی را تشکیل داد. در عین حال با وجود این همبستگی عمیق مذهبی و فرهنگی، ایران وابستگی سیاسی را که متضمن نفی هویت ملی بود نپذیرفت و کشور اسلامی مستقلی را در خارج از امپراتوری عرب تشکیل داد، که زبان رسمی آن نیز زبان فارسی - و نه عربی - بود.



آزمایش سهمگین بعدی - یعنی تاخوت و تناز مغول - یک فاجعه صرفاً ویرانگر و مرگبار بود که هیچ پشتوانه مذهبی یا فرهنگی و یا مدنی نداشت. این آزمایش مهلک، در چنین مقیاس و با چنین ابعادی، احتمالاً مورد مشابهی در تاریخ جهان ندارد، و اگر یادآوری این فصل واقعاً غم‌انگیز تاریخ ایران توجیهی داشته باشد، تذکر این واقعیت است که حتی این بسیج همه‌جانبه و وحشیانه نیروهای اهریمن در یکی از سهمگین‌ترین قدرت‌نمایی‌های آن نیز نتوانست بر نیروی روحی شکست‌ناپذیر ایرانی استیلا یابد، و پس از کوتاه مدتی بار دیگر این نیرو پروزمند و پرشکوه سر برافراشت تا ایفای رسالت آفرینندگی خویش را از سر گیرد.

ولی «آزمایشهای بزرگ» تاریخ ایران و ارزشهای آن بدین مورد سومین پایان نیافت، زیرا آزمایشی چهارمین با چهره‌ای به‌ظاهر آرامتر ولی با ابعادی مخربتر و عمیقتر در انتظار این کشور بود. گویی این بار اهریمن با توجه به شکستهای پیشین خود روش خویش را بکلی دگرگون کرده و شیوه‌ای استادانه‌تر و حساب شده‌تر در پیش گرفته بود. این تاکتیک، حمله غیرمستقیم به هویت ما و به ارزشهای بزرگ آن از راه سیر انحطاطی بود که از آغاز قرن نوزدهم دامنگیر این کشور شد و صدوپست سال ادامه یافت، و در خلال آن وضع ملت ایران از تمام جهات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به‌چنان مرحله‌ای از ضعف و زوال رسید که شاید ویرانیهای وحشیانه مغول در برابر آن ناچیز



بود، زیرا این بار بنیاد روحی و معنوی هویت ایرانی و نه فقط وجود جسمانی آن بود که آماج قرار گرفته بود.

... و با این همه، چنانکه قبلاً گفتم، چهارمین و آخرین آزمایش بزرگ اهریمن نیز با شکست روبرو شد. و مسلماً ایران «تمدن بزرگ» که جلوه‌گاه پرشکوه پیروزی یزدانی خواهد بود دیگر هرگز فرصت تکرار آزمایشی را از این‌گونه نخواهد داد.

همچنانکه گفتم، «تمدن بزرگ» ما در عین اتکاء به‌این ارزشهای جاودان ملی باید فراگیرنده بهترین ارزشهای تمدنها و فرهنگهای دیگر نیز باشد، که طبعاً مهمترین آنها در عصر ما تمدنی است که جهان غرب عرضه کرده است. این تمدن مسلماً از جنبه مادی، نیرومندترین تمدنی است که تاکنون به‌دست بشر به‌وجود آمده است، و از نظر کیفیت فرهنگی و هنری نیز پدید آورنده قسمتی از عالیترین دستاوردهای آفرینندگی انسانی است.

ملت ما چه امروز و چه در آینده می‌باید در حد گسترده‌ای از دستاوردهای مادی و معنوی این تمدن پیشرفته در راه کمال خود بهره‌برگیرد. با این همه پذیرش یکپارچه این تمدن برای ما قابل قبول نیست، زیرا تمدن غربی در حال حاضر به‌همان اندازه که جنبه‌های مثبت و ارزنده دارد، دارای جنبه‌های منفی و نامطلوب نیز هست که اقتباس آنها نه تنها برای ما مفید نیست، بلکه خطرناک است، و جامعه ما باید با کمال هشیاری از این خطر



دور نگاه داشته شود.

در فصل اول این کتاب، من فقط به ذکر توضیحاتی درباره جنبه‌های ناسالم اقتصادی جهان صنعتی اکتفا کردم، زیرا مورد اقتصاد موردی است که مستقیماً با جامعه ما و با دیگر جوامع جهان ارتباط دارد و خواه ناخواه در وضع همه آنها اثر می‌بخشد. ولی در آن فصل به سایر جنبه‌های ناسالم این تمدن اشاره نکردم. زیرا جوامع غربی منطقی‌تر می‌توانند بگویند که وضع اجتماعی آنها خوب یا بد به خودشان مربوط است، و مایل به گرفتن درسی از دیگران یا قبول انتقادی از جانب آنان در امور داخلی خویش نیستند.

بدین جهت ذکر این قسمت از توضیحات را (تا آنجا که از نظر ارتباط آن با «تمدن بزرگ» ایران لازم به نظر می‌رسد) بدین فصل موکول کردم، زیرا این بار موضوع دخالت در امور اجتماعی دیگران مطرح نیست، بلکه این موضوع مطرح است که ما بر اساس مصالح ملی خویش چه ضوابطی از تمدن امروز غرب را باید قابل اقتباس بدانیم و چه ضوابط دیگری را نامطلوب شماریم.

پیش از هر چیز باید تذکر داده شود که هرچند تمدن کنونی غرب از نظر سیاسی بر سیستم دموکراسی منکی است، خود این تمدن پدیده‌ای بنام «کمونیسم» به جهان عرضه داشته است که ایدئولوژی و دیدگاه‌های آن با اصول و ضوابط دموکراسی غربی به کلی متناقض است. البته واکنش‌های جوامع غربی در ارتباط با



جنبه‌های ایدئولوژیک و حکومتی این پدیده و روشهایی که در این مورد برمی‌گزینند مربوط به خود آنهاست، ولی تا آنجا که با ما ارتباط دارد تذکر این واقعیت ضروری است که چنین ایدئولوژی از نظر جامعه ایرانی بکلی بیگانه و سردود است، زیرا این ایدئولوژی که صرفاً بر ماتریالیسم منکی است و اصول مذهبی و معنویات را مردود می‌شمارد با هیچیک از ارزشهای اصولی و زیر بنایی تمدن و فرهنگ ایرانی و هیچ‌کدام از عناصر ترکیب‌کننده هویت ملی و بافت اجتماعی و فکری و سنتهای تاریخ و حکومت و تمدن ما سازگار نیست، و همچنانکه یک بدن زنده پیوند یک جسم نامتجانس بیگانه را نمی‌پذیرد و آن را دفع می‌کند، ترکیب اجتماعی ایران نیز به هیچ وجه آمادگی قبول این عنصر ناهماهنگ را ندارد، و هر کوششی که در این راه صورت گیرد، بهر نحو و زیر هر عنوان که باشد، همانطور که در گذشته هم آزمایش شده است مطلقاً محکوم به شکست است.

ولی در مورد خود دموکراسی غربی وضع بکلی فرق دارد، زیرا معیارهای اجتماعی و فرهنگی ملی ما آمادگی وسیعی را برای قبول بسیاری از ضوابط این دموکراسی داشته است و دارد، و اصولاً غالب این ضوابط از سنن و موارث تاریخی و فرهنگی خود ما است. اتکاء به همین ضوابط در سده‌های اخیر جوامع پیشرفته غرب را از موقعیت جهانی ممتازی برخوردار ساخت و برای مردم آنها حقوق مدنی و مزایای اجتماعی فراوان به ارمغان آورد. هر چند که تأمین این حقوق و مزایا با تبعیضهای



فراوان در سطح جهانی نیز همراه بود. این تبعیضها زاده آن بود که دنیای پیشرفته غرب همه مزایای این سیستم مرفعی را فقط برای خودش میخواست و لزومی نمیدید که هیچ قسمتی از آن بقیه دنیا را نیز - که قسمت بسیار بزرگی از آن مستعمره غرب بود - دربرگیرد. برای اروپای استعماری، دیگر تژادها و ملت‌های جهان غالباً مردمی دارای حقوق انسانی مساوی با مردم آن قاره به‌شمار نمی‌آمدند و نقش و وظیفه‌ای بجز آنکه منابع طبیعی و نیروی انسانی خود را در خدمت آنان گذارند نداشتند. به‌طور کلی دموکراسی شیوه بسیار خوبی بود، ولی این شیوه فقط برای یک اقلیت ممتاز از مردم دنیا ساخته شده بود.

این تبعیض حتی کشورهای مختلف خود جوامع غربی را نیز شامل می‌شد، زیرا در این جوامع غالباً دموکراسی فقط جنبه سیاسی داشت. حقوق افراد در برابر قانون مساوی بود، اما این تساوی جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی را در بر نمی‌گرفت. در داخله کشورهای پیشرفته دموکراتیک، اکثریتی وجود داشت که مانند مردم مستعمرات - البته در حدی معقولتر و ملایمتر - فقط در خدمت مصالح اقلیتی ممتاز به‌کار گرفته می‌شد.

با همه اینها، این سیستم دموکراسی غربی از نظر اصول مرفعی‌ترین سیستم حکومتی و اجتماعی جهان بود. به‌همین جهت کشور ما نیز آن را اقتباس کرد و پایه قانون اساسی خود قرار داد که یکی از ارکان سه‌گانه نظام ملی امروز و آینده ایران است.



در پرتو این سیستم، جوامع غربی از رشد آموزشی و فرهنگی و اجتماعی بیسابقه و از دانش و بییش گسترده‌ای که آنها را در بالاترین سطح جامعه بشری قرار داد برخوردار شدند و این وضع تا عصر خود ما کمابیش ادامه دارد. ولی دگرگونی و تحولی اساسی، از پایان جنگ جهانی دوم به‌بعد بسیاری از ارزشها و ضوابط عالی این تمدن را متزلزل کرده است. این دگرگونی از اینجا ناشی شده که پیشرفت مادی فوق‌العاده و رفاه بیسابقه ناشی از بهره‌گیری روزافزون از دستاوردهای صنعت و تکنولوژی، در خیلی از موارد ارزشهای دیرینه اخلاقی و اجتماعی را به‌سود افراط در راحت‌طلبی و تنعم مادی ست کرده است. محافظه‌کاری ناشی از این رفاه که هدف آن «حفظ وضع موجود» است، غالباً اجازه گذشت از منافع خصوصی را به‌نفع مصالح اجتماع به‌افراد نمی‌دهد، در صورتی که درست قبول چنین گذشتی شرط لازم آن تحول سازنده‌ای است که جهان پیشرفته صنعتی برای تطبیق وضع خود با شرایط جهان نوین بدان نیاز دارد. امروزه اساس کار بسیاری از جوامع جهان پیشرفته بر استفاده یکجانبه از مقررات دموکراسی، یعنی مسابقه گروه‌های مختلف سیاسی برای جلب آراء بیشتر، از راه دادن وعده‌های زیاده‌تر (و غالباً بسیار بیش از ظرفیت امکانات و منابع ملی) قرار گرفته است، که فقدان رابطه منطقی میان بازده کار و دستمزد یعنی دریافت پول زیاده‌تر در مقابل کار کمتر، نتیجه آن است. در چنین شرایطی ضرورت سازشهایی که لازمه حفظ یک اکثریت



ضعیف و غالباً لرزان پارلمانی است دست و پای مسئولان امور را در تار و پود مانورهای حزبی و سندیکایی می‌بندد و بدین ترتیب رعایت آرمانها و اصول ارزنده اخلاقی و اجتماعی بتدریج جای خود را به بی‌بندوباری و سهل‌انگاری می‌سپارد. این همان تراژدی اجتماعی عصر ماست که در تحلیل روشنی از آن، ژول رومن نویسنده و متفکر برجسته فرانسوی می‌گوید:

«اگر دوران ما و تمدن ما به‌جانب فاجعه‌ای می‌رود به‌خاطر عدم توجه به‌خطر یا نادیده گرفتن آن نیست، بلکه به‌خاطر راحت‌طلبی و فقدان شهامت اخلاقی برای رویارویی با این خطر است.»

اخیراً خانم فرانسواز زیرو وزیر سابق فرهنگ فرانسه نیز در کتاب خود به‌نام «کمندی قدرت» در همین باره نوشت:

«مشکل این است که در دموکراسی‌های ما غالباً مقامات مشول حاضر به بیان مطالبی که «مصلحت نیست» به‌مردم خود نیستند، در صورتی که درست همین‌ها مطالبی است که مصلحت ملی در گفتن آنهاست.»

مسئلاً در جنگ ویران کننده بین‌المللی، به‌خصوص جنگ جهانی دوم، با پیامدهای مخرب خود از عوامل مهم این دگرگونی بوده‌اند، زیرا درک این واقعیت که همه دستاوردهای مادی و معنوی یک اجتماع می‌تواند به‌آسانی در معرض نابودی قرار گیرد، و احتمال وقوع فاجعه‌ای بسیار بزرگتر که این بار می‌تواند نه تنها دستاوردهای جامعه بشری بلکه خود این جامعه را نیز



به‌همراه آنها به‌دست نیستی سپارد، این احساس را به‌طور غریزی در جوامع وارث جنگ پدید آورده است که می‌باید در شرایط موجود تنها با منطق دم غنیمت شمردن و بی‌اندیشه فردا از امروز بهره‌گرفتن، زندگی کنند، و طبعاً وقتی که نیروهای سازدارنده مذهبی، اخلاقی، معنوی و فرهنگی غرایز لگام گسیخته را مهار نکند، نیل بدین هدف از هر راه که حاصل شود مجاز به‌نظر می‌رسد. از نظر برخی از افراد، این منطق اجازه‌نامه ضمنی آدم‌کشی، ترور، آدم‌ربایی، باج‌گیری، استعمال مواد مخدر، انواع فساد و بی‌بندوباری اخلاقی، و برای اکثریتی بزرگتر پروانه توقعات روزافزون از جامعه در مقابل خودداری روزافزون از دادن عوض به‌همان جامعه تلقی می‌شود. بدین ترتیب است که به‌قول یک منتقد شوخ آمریکایی بسیاری از جوامع پیشرفته امروزی به‌صورت «سلف سرویس هرج و مرج» در آمده‌اند.

می‌دانیم که آنارشیست‌ها، نیهیلیست‌ها و دیگر گروه‌های افراطی که متأسفانه همواره مدافعانی در میان جوامع پیشرفته می‌یابند، مخلوق جهان روبه‌توسعه نیستند، بلکه آفریده خود آن جوامع هستند. برای اینان، هدف مشخص فقط ویرانگری و از هم پاشیدن ارزشهای استوار اجتماعی است. برای چه؟ این پرسشی است که خود آنان نیز نمی‌توانند بدان پاسخی دهند، زیرا برنامه کارشان در همان قسمت منفی و مخرب پایان می‌پذیرد.

اخیراً کتابی به‌نام «بین‌الملل تروریستی» در اروپا انتشار یافت که حاوی بیان موحشی از توسعه روزافزون این آفت



اجتماعی عصر ما بود. در این گزارش با نقل شواهد فراوان، روشن شده است که چگونه ناپسامانی اخلاقی بسیاری از جوامع پیشرو و بی‌اعتبار شدن ارزشهای دیرینه آنهاست که مخلوق وحشتناکی را به نام تروریسم آفریده است و آن را به نحو روزافزونی پرورش می‌دهد. تنها در ده ساله اخیر، بیش از پنج‌هزار حادثه تروریستی در اخبار وسایل ارتباط جمعی جهان ثبت شده است. این فهرست شوم که قسمتی از آن مربوط به آدم‌کشی سیاسی، گروگان‌گیری، باج‌خواهی، تهدید و ارباب و قسمتی دیگر به‌طور ساده مربوط به دزدی از بانکها و ربودن علنی پول دیگران و آدم‌کشی در روز روشن و در وسط شهرهاست، نماینده یک خشونت ساده و غریزی نیست، بلکه خشونتی حساب شده و منطبق با سیستم و تاکتیک منظم است. خشونت منظم یافته‌ای است که طبعاً پاسخهایی خشن‌تر را ایجاب می‌کند و بدین ترتیب همه جامعه را با «تصاعد خشونت» مواجه می‌سازد. امروزه ترور در بسیاری از جوامع پیشرفته به صورت «علمی» درآمدی است که مانند کوره‌های آدم‌سوزی نازی‌ها بر اساس استفاده از تکنیک‌ها و شیوه‌های حساب شده استوار است. یک پدیده نامطلوب دیگر، به وجود آمدن «بین‌المللی» به نام معتادان مواد مخدر، هیپی‌ها، منحرفان جنسی و نظایر آنهاست. این پدیده که تقریباً همیشه قربانیان خود را از میان نسل جوان بر می‌گزیند چه ارمغانی برای بشریت همراه آورده است؟ نیروها، قریحه‌ها و استعدادهای این جوانان که غالباً به‌سبب برخورداری



آنها از امکانات مساعد و گاه بسیار ممتاز خانوادگی و آموزشی حقاً می‌تواند در راه پیشرفت واقعی اجتماع به‌کار گرفته شود، در این شرایط جز انحطاط و زوال تدریجی تمدن چه حاصلی می‌تواند داشته باشد؟ و وجود اینها، گویای چه واقعیتی بسجز سقوط ارزشهای معنوی دیرینه، بی‌بندوباری، هرج‌ومرج، آسان‌گیری و بی‌بیدی یعنی رواج آن «آلودگی اخلاقی و اجتماعی» محیط زیست بشری است که شاید به مراتب خطرناکتر از آلودگیهای فیزیکی این محیط زیست باشد؟

تمدن‌ها و فرهنگها، تحولات بزرگ سیاسی و اجتماعی تاریخ، معتقدات و اندیشه‌ها، و به‌طور کلی همه آن عواملی که مدنیت بشری بر پایه آنها استوار شده است، هیچ‌کدام زاده کار راحت‌طلبان و محافظه‌کاران نیستند، زاده اراده و ایمان مردمی هستند که از آرمانهای بزرگ برخوردار بوده‌اند. تاریخ، که بنا به گفته معروف همواره تکرار می‌شود، گواه آن است که اگر زیربنای اخلاقی و فرهنگی تمدنی سست شود، قشر مادی آن هر قدر هم پر زرق و برق و چشمگیر باشد قادر به نگهداری بنا نخواهد بود.

این درس را تاریخ در مورد تمدن درخشان یونان، تمدن پرشکوه رم، تمدن کهن چین، تمدن قرون اولیه اسلامی، و در مورد دوره‌های متعددی از تاریخ کشور خود ما به‌ما آموخته است. امروز همه می‌دانیم که زوال این تمدنها درست در هنگامی صورت گرفت که تنعم و رفاه مادی مردم آنها غالباً به‌ارج خود رسیده بود، حتی دانش و اندیشه و هنر و ادب آنها در سطحی



عالی بود، ولی دیگر از آن زیربنای اخلاقی که ارزشهای استوار آن این رونق مادی و فکری را پدید آورده بود اثری نبود. از زمانی که مونتسکیو تحقیق جالب خود را درباره «شکوه و زوال امپراتوری روم» انتشار داد، ارزش بررسیها و نتیجه گیریهای او تغییری نکرده است. بدین ترتیب، اقتباس تمدن امروز غربی به صورت الگویی یکپارچه، برای دیگر ملتهای جهان قابل قبول نیست، و هر کوششی نیز که از طرف جهان غرب برای تحمیل چنین امری انجام گیرد نمیتواند نتیجه مثبتی ببار آورد، زیرا این وضع عملاً نه تنها باری از دوش این جوامع بر نمی دارد، بلکه خود مزید بر دشواریهای موجود آنها می شود. در این باره دبیر کل سازمان ملل متحد، که بمقتضای وظیفه و مسئولیت خود برای اظهار نظر در چنین موردی صلاحیت دارد، می نویسد:

«غالباً جهان غرب فراموش می کند که جوامع بسیاری دارای مکانیسم هایی دموکراتیک هستند که با سنتها و روحیات مردمشان بسیار بهتر از مکانیسم هایی که در کشورهای غربی ساخته شده سازگاری دارند. در توجیه این عدم واقع بینی، به بسیاری از کشورهای جهان سوم ملامت می شود که حقوق انسان و آزادیهای اساسی را آنطور که باید احترام نمی گذارند. البته چنین وضعی شایان تأسف است، ولی فراموش نکنیم که اگر هم واقعاً وجود داشته باشد، این نقض حقوق محدود به جهان سوم نیست. فساد نیز در آفریقا یا آسیا، مسلماً گسترده تر از اروپا یا آمریکا نیست.»

یکی از مظاهر بیعدالتی واقعی برای ملتهای روبه رشد، که



می کوشند تا زیربنای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی خودشان را بر اساسی که جوابگوی شرایط و الزامات تاریخی و جغرافیایی و روحیات ملی و سنتهای اجتماعی و فرهنگ خاص آنها باشد پی ریزی کنند، این است که ببینند به بهانه رشد و توسعه، بنیادهای اجتماعی و فرهنگی آنها ویران می شود، در حالی که هیچ چیز اصیلی به جای آنها نمی آید. این کشورها باید خودشان شیوه های لازم و ممکن را برای استقرار تعادلهای تازه ای که با سنتها و یا محیط زیست آنها و در عین حال با ترقیبات علمی و فنی جهان هماهنگ باشد بیابند، و به موازات آن از تطاولهای مادی و معنوی که قبول یکپارچه الگوی غربی با همه جنبه های نامطلوب کنونی آن برای آنها همراه می آورد دوری جویند.

بر اساس توضیحاتی که داده شد، می توان چهره کلی ایران عصر «تمدن بزرگ» را ترسیم کرد. دورنمایی که من از چنین ایرانی در برابر نظر دارم، دورنمای کشوری است آباد و آزاد، مجهز به صنعت و تکنولوژی پیشرفته با اقتصادی سالم و شکوفای، که در آن جامعه ای نیرومند و سرفراز، برخوردار از حد اعلای شرافت انسانی و از آزادیهای فردی و عدالت اجتماعی، و در عین حال آراسته به ارزشهای عالی اخلاقی و فرهنگی، با کوشش خلاقه خویش راهگشای اعتلای باز هم بیشتر خود و جامعه بشری در راه کمال — که راهی پایان یافتنی نیست — باشد.



در ایران عصر «تمدن بزرگ»، از عوامل مخرب و مسمی دیرینه یعنی فقر، جهل، بیسوادی، فساد، استثمار، تبعیض و امثال آنها نشانی باقی نخواهد بود. گسترش فعالیتها و خدمات بهداشتی حداکثر تندرستی و نیرومندی بدنی را تا آنجا که دانش و امکانات اجازه دهد برای هر فرد ایرانی تأمین خواهد کرد و تعمیم آموزش و دانش همین فرد را از حداکثر سلامت روحی و فکری، باز هم تا آنجا که امکانات اجازه دهد، برخوردار خواهد ساخت. هر ایرانی، در هر شرایط فردی و اجتماعی، از لحظه تولد تا زمان مرگ در زیر پوشش انواع بیمه‌های اجتماعی قرار خواهد داشت، دستمزدها و درآمدها، در مقابل کار شرافتمندانه (که برای همه‌کس وجود خواهد داشت)، در حدی خواهد بود که همه مخارج افراد را در حد کافی تأمین کند. بسیاری از هزینه‌های افراد با کمکهای دولت سبکتر خواهد شد. تحصیل تا حد معینی به‌طور اعم، و پس از آن تا بالاترین سطوح دانشگاهی و تخصصی تحت شرایط معینی، برای همه رایگان خواهد بود. سطح زندگی در حدی قرار خواهد داشت که دیگر هیچ ایرانی معنی گرسنگی را نخواهد فهمید (و با وجود این دولت وظیفه خود را در مراقبت از کودکان نوزاد تا دو سالگی آنها انجام خواهد داد). هر ایرانی مسکنی مناسب خواهد داشت. محیط‌زیست مادی مردم محیطی سالم و پاکیزه و نیرو بخش، و محیط‌زیست فرهنگی و روحی آنان نیز محیطی منزه و کاملاً انسانی خواهد بود. اصل اشتراک اساس کوششها و برنامه‌ها



به‌شمار خواهد رفت، و بر مبنای آن کشاورزی و کارگر و کارفرما، دانشجو و کارمند دولت و روشنفکر و هنرمند، و به‌طور کلی هر فرد از هر طبقه و در هر موقعیت اجتماعی، کار خود را با برخورداری از حداکثر حقوق انسانی و اجتماعی و اقتصادی، به‌صورتی سازنده و بر اساس همکاری و مشارکت، و نه دشمنی و رویارویی، انجام خواهد داد. کار مردم در حداکثر ممکن به‌دست مردم اداره خواهد شد و در هر مورد همفکری عمومی و راهنماییها و انتقادهای سازنده راهگشای پیشرفت‌ها خواهد بود. آگاهی وسیع سیاسی که حاصل آموزش گسترده حزبی است آموزش و پرورش را به‌معنای اعم آن تکمیل خواهد کرد. زوایج ایمان مذهبی به‌عنوان عالیترین مظهر معنویت در وجود همگان متجلی خواهد بود. کانونهای فرهنگی و هنری و ورزشی و مراکز تفریحات سالم به‌روی همه باز خواهد بود. و امکانات اقناع نیازهای روحی از قبیل کتابخانه‌ها و موزه‌ها و تالارهای کنفرانس و تئاتر و موسیقی، و به‌طور کلی هر چیز که به‌فرهنگ ملی و بین‌المللی مربوط می‌شود در دسترس همه قرار خواهد داشت. برای کهنسالانی که تنها باشند یا با وجود داشتن خانواده مایل به‌تنها زیستن باشند مراکز آماده وجود خواهد داشت. حداکثر تسهیلات برای پرورش و بروز استعدادها فراهم خواهد شد، تا هر قریحه و نبوغی در محیطی سالم و سازنده امکان شکفتگی داشته باشد و نه تنها در راه پیشرفت شخصی بلکه در عین حال در راه پیشرفت جامعه به‌کار افتد.



این دورنمای آینده - که در مورد خطوط کلی آن در صفحات بعدی توضیح بیشتری خواهم داد - با همه وسعت و جامعیت خود دورنمایی کاملاً قابل تحقق است، و اصولاً راهی بجز تحقق آن در برابر ما وجود ندارد. منتها خیلی روشن است که چنین موفقیتی را به‌طور رایگان و به‌عنوان یک هدیه آسمانی به‌کسی نمی‌دهند، و باید برای آن بهایی پرداخت که عبارت از تلاش همه‌جانبه و شبانه‌روزی و کوشش یکپارچه ملی است. البته زیربنای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی این تمدن به‌صورتی استوار پی‌ریزی شده است و همه تلاشهای مربوط بدین امر بدون وقفه و قصوری ادامه دارد، ولی پیگیری این تلاش سازتدگی کاری است که بر عهده خود مردم ایران است. اگر این کوشش فردی و ملی با آن قاطعیت که لازم است انجام گیرد نه تنها به‌هدف خواهیم رسید، بلکه حتی زودتر از مهلتی که برای خود تعیین کرده‌ایم بدان دست خواهیم یافت. ولی اگر در این کار سهل‌انگاری شود، به‌فرض آنهم که با شکست روبرو نشویم مسلماً دیرتر به‌مقصود خواهیم رسید. فراموش می‌کنیم که کار فضیلتی چنان بزرگ است که آیین مقدس ما با شعار «لیس للانسان الاماسمی» آن را اصولاً مرادف با اصالت وجودی بشر دانسته است. در ایران امروز و بالطبع در ایران فردا، کار نه تنها فی‌نفسه نجابت و شرافت ذاتی دارد، بلکه لازمه انکارناپذیر هر پیشرفت مادی و معنوی است. بدون کار منظم و پیگیر، آنهم با حداکثر بازدهی، نه تنها «تمدن بزرگ» ما تحقق نمی‌یابد، بلکه



چرخهای زندگی اجتماع نیز از گردش بساز میماند. کشاورز ایرانی، کارگر ایرانی، صنعتگر ایرانی، بازرگان ایرانی، روشنفکر ایرانی و هرکس دیگر از هر طبقه و هر جنس و در هر موقعیت و شغل اجتماعی، باید عمیقاً درک و احساس کند که کلبه خوشبختی خود او و خانواده و فرزندان و جامعه و کشور او، پیش از هر چیز و بالاتر از هرچیز، کار است. این واقعیت کاملاً روشنی است که مردم ما اگر در آن سطح عالی که مورد نیاز کشور است کار نکنند و دستاورد کارشان لااقل مساوی با دستاورد کار افراد ممالک متمدن نباشد، چطور می‌توانند توقع درآمندی به‌اندازه آنان را داشته باشند؟ و اگر این درآمد بدان اندازه نباشد، چگونه می‌توان انتظار داشت که سطح زندگی و رفاه ایشان بدان میزان برسد؟ این امری است که از نظر قوانین اقتصاد، نه قابل قبول و نه امکان‌پذیر است. اگر حاصل تولیدی کار یک کشاورز ایرانی مطابق زارع ممالک پیشرفته نباشد، سطح زندگی او به‌ناچار به‌همان اندازه پایین می‌آید. اگر بهره کار یک کارگر ایرانی به‌اندازه کار یک کارگر کشورهای متمدن نباشد، امکانات زندگی او نیز به‌همان تناسب کمتر می‌شود، و البته در این مورد تقلیل سود او از بابت سهام کارخانه و از بابت ۲۰٪ سود کارخانه مبحثی علیحده است. همینطور است در مورد هر شهروند و هر فردی دیگر از هر طبقه و در هر شغل و هر مقام. در چنین صورتی لازم خواهد بود که مملکت تمام یا قسمت اعظم مواد مورد نیاز خود را از خارج



وارد کند. ولی این کار را با چه سرمایه‌ای بکند؟ اگر در حال حاضر این اشکال به صورتی حاد وجود ندارد به خاطر تخریبی است که از راه عواید نفت و با خدمات مختلفی که دولت از این طریق می‌دهد، منظمأ به درآمد افراد می‌شود. اما مسلم است که این وضع قابل دوام نیست، زیرا همه می‌دانیم که درآمدهای نفتی ما دیر یا زود با خشک شدن چاههای نفت از میان خواهد رفت. در آن هنگام چگونه می‌توانیم نیازهای جامعه پیشرفته ایران را تأمین کنیم مگر آنکه به تناسب احتیاجات وارداتی خود صادرات داشته باشیم؟

رفاه کنونی ناشی از عواید نفت یک رفاه دایمی نمی‌تواند باشد، و نباید هم باشد، زیرا این سرمایه‌گرانیهای خدادادی برای آن نیست که صرف زندگی روزمره افراد بشود، بلکه برای آن است که به برکت آن بنای عظیم صنعت و اقتصاد مترقی کشور پی‌ریزی شود، و برنامه‌های وسیع عمرانی و اجتماعی و آموزشی و همه فعالیت‌های دیگری که می‌باید کشور ما را به صورت یک مملکت کاملاً پیشرفته و جامعه ما را به صورت یک جامعه کاملاً مرفه و مترقی در آورد به نحو کامل انجام گیرد، به طوری که به هنگام پایان یافتن این ثروت خداداده کشور ما از هر جهت خودکفا باشد. اگر چنین نباشد، شاید همه کسانی که اکنون از نعمات و مواهب انقلاب ما سود می‌برند محکوم بدان باشند که دوباره به زاعغه‌های گذشته و به حصار آبادها و حلبی‌آبادهای قدیمی بازگردند.



در هر جامعه متمدن اگر گردش امور بر محور کار و زحمت شرافتمندانه استوار نباشد آن جامعه محکوم به فناست. حتی با داشتن بیشترین درآمد و برخورداری از حداکثر رفاه، باید کار همچنان یک انگیزه فردی و یک افتخار انسانی و ملی باشد، به خصوص در ایران امروز، در برابر خدمات وسیعی که به همه مردم داده می‌شود و درآمد اضافی که بدانان می‌رسد، بازده کار یک تعهد ملی و اخلاقی و وجدانی است. باید همه مردم ایران توجه داشته باشند که ایران و ملت آن دایمی است و طبعاً نباید منابع و ثروت ملی تنها خرج رفاه و آسایش نسل امروز شود، زیرا ما در برابر نسل‌های آینده نیز مسئولیت داریم.

یادآوری این نکته ضروری است که در این مورد تنها کمیت کار مطرح نیست، بلکه کیفیت آن هم در حد اعلای اهمیت قرار دارد. در دوران ورود ملت ما به «تمدن بزرگ» هر کاری جنبه تخصصی خواهد داشت، زیرا تمدن جهان امروز اصولاً بر تخصص متکی است؛ بنابراین باید توجه کامل به بهره‌گیری از کاملترین دستاوردهای دانش و تکنولوژی بشری داشته باشیم، ولی در عین حال، همراه با متخصصان تکنولوژی مدرن و پیشرفته عصر کامپیوتر و الکترونیک انسانهایی را تربیت کنیم که دانش را در خدمت آدمی قرار دهند، نه آنکه خود بندگان علم و تکنولوژی باشند. آمیختگی وسیع و الزامی ما با جهان دانش و صنعت نباید به هیچ عنوان به شخصیت معنوی و اصالت فرهنگی و ارزشهای استوار اخلاقی و روحی ما آسیب رساند، زیرا این



فاجعه‌ای جبران‌ناپذیر خواهد بود.

چه امروز و چه فردا، باید کار مردم ایران، هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت نه تنها برابر با ارزش دستمزد یا عایدی کار بلکه در حدی بسیار بیشتر و بسیار بهتر از آن باشد. اینجا دیگر تنها حساب اقتصادی مطرح نیست، حساب میهن‌پرستی و حساب شهامت و فداکاری ملی مطرح است. حساب سرنوشت همه نسل‌های آینده این سرزمین یعنی فرزندان و نوادگان ما مطرح است. کسی که کارش را در بهترین و بیشترین صورت ممکن انجام نمی‌دهد، در واقع نه وظیفه وجدانی خود را که کار شرافتمندانه در برابر دریافت دستمزد است انجام می‌دهد، و نه وظیفه میهنی خویش را که کمک به پیشرفت کشور و جامعه است ایفاء می‌کند؛ چنین فردی از هر دو لحاظ محکوم است.

میلیونها نوجوان ایرانی که اکنون به تحصیل اشتغال دارند به تدریج به بازار کار سرازیر می‌شوند، و باید هر کدام از آنها با احساس مسئولیت کامل سهم خود را در پیشرفت امور مملکت به عهده بگیرند. اینها علاوه بر برخورداری از آموزش رایگان، تسهیلات دیگری برای زندگی دریافت می‌دارند. اگر کار این افراد از نظر کمیت و کیفیت در بهترین شرایط انجام نگیرد، چگونه می‌توان آینده پیشرفته مملکت را تأمین کرد؟

چنانکه قبلاً متذکر شدم، لازمه تحقق «تمدن بزرگ»، میهن‌پرستی بزرگ است. معنای چنین میهن‌پرستی این است که هر فرد، در هر مقامی، نه تنها کار خود را با وجدان و علاقمندی



انجام دهد، بلکه آماده آن باشد که بیش از وظیفه خود نیز کار کند. میهن‌پرستی بزرگ بدین معنی است که بیش از آنچه از میهن می‌گیریم به میهن بدهیم. فراموش نکنیم که هدف ما یک هدف واقعی و محسوس است، و نمی‌خواهیم به ظواهر فریبنده دل‌خوش کنیم. شاید آسان باشد که ما نیز طبق بسیاری از سرمشق‌ها، بر سر در کشور تابلویی نصب کنیم و بر آن بنویسیم که: «همه مردم این سرزمین مردمی مرفه و خوشبخت اعلام می‌شوند»، ولی آنچه ما می‌خواهیم این است که سرزمین ما واقعاً، و نه به صرف ادعا، سرزمین مردمی خوشبخت و مرفه باشد.

در این تلاش، ما فواصل زمانی معینی را بر اساس پیش‌بینی‌های حساب شده در برابر خود داریم. اگر همه کوششها مانند امروز پیشرفت داشته باشد، و امری غیرقابل پیش‌بینی و خارج از حدود اختیار ما پیش نیاید، ما در ظرف دوازده سال آینده زیربنای مطمئن مملکت را از نظر صنعتی و کشاورزی و تکنولوژی و عمرانی خواهیم ساخت و به سطح کنونی ترقی اروپای غربی خواهیم رسید. در آن موقع کشور ما ۴۵ تا ۵۰ میلیون نفر یعنی معادل ممالک بزرگ کنونی اروپا جمعیت خواهد داشت، و ما در آغاز عصر «تمدن بزرگ» خواهیم بود. سپس در یک دوران دوازده یا سیزده ساله دیگر با بهره‌گیری علمی از تمام منابع خود خطوط اساسی عمران و توسعه کشور را دنبال خواهیم کرد و امکانات جدیدی برای پرورش قدرت انسانی و اقتصادی و صنعتی مملکت خواهیم یافت و از این رهگذر در صف گروه



بیشرفته‌ترین کشورهای جهان فرار خواهند گرفت. جمعیت ما در آن موقع طبق برآوردهایی که شده در حدود ۶۵ میلیون نفر یعنی بیشتر از فرانسه با انگلستان یا آلمان و با ایتالیای امروز، و تقریباً با همان توانایی بالقوه خواهد بود. این هنگام درست مقارن با پایان قرن کنونی و آغاز هزاره سوم است که دوران شکفتگی «تمدن بزرگ» است. البته این دوران بکجاست و نشانه‌هایی فرا نمی‌رسد، بلکه ما مرحله به مرحله وارد آن می‌شویم. و این مراحل را امروز تا پایان قرن حاضر را شامل می‌شود. می‌توان گفت که در برخی از آنها از قبیل امور آموزش و بیمه‌های اجتماعی ما از هم اکنون این مراحل را آغاز کرده‌ایم.

* * *

زیربنای «تمدن بزرگ» طبعاً اصول انقلاب ایران خواهد بود که کلیات آن در فصل پیش تشریح شد. استقرار و گسترش منظم و پیگیر بن اصول، و اصول دیگری که ممکن است در آینده بدانها افزوده شود، ستوده نظام سیاسی، نظام اقتصادی، نظام اجتماعی، و نظام آموزشی و فرهنگی ایران در عصر «تمدن بزرگ» است که ذیلاً خطوط کلی هر یک از آنها و سیاستها و روشها و ضوابط حاکی بر آنها را شرح می‌دهیم و در این مورد طبعاً از ذکر جزئیات و نیز از تکرار آنچه در فصول پیشین گفته شده است خودداری می‌کنیم.



نظام سیاسی

نظام سیاسی ایران عصر «تمدن بزرگ»، در زیر پوشش کلی نظام شاهنشاهی، بر سه پایه سیاست مستقل ملی، دفاع از امنیت و حاکمیت کشور، و سیاست جهانی صلح و تفاهم استوار خواهد بود.

در مورد نظام شاهنشاهی، نیاز زیادی به توضیح و تفسیر نیست. این نظام بعنوان روح و جوهر وجود و قدرت و حاکمیت و وحدت ملی، پایه استوار «تمدن بزرگ» ایران و نگاهبان نیرومند همه ارزشهای این تمدن، و تمام پیشرفته‌ها و دستاوردهای مادی و معنوی آن خواهد بود، و سرسوت ملت را در پرشکوه‌ترین دوران تاریخ آن پاسداری و رهبری خواهد کرد. به منظور استواری هر چه بیشتر یکپارچگی ملی و نیرومندی روحی و فکری ملت ایران در رویارویی با همه آزمایشهایی که ممکن است دیگر گوتیهای جهانی فرا روی مسیر «تمدن بزرگ» ما بگذارد، درک عمیق و بنیادی این نظام شاهنشاهی از همه جنبه‌های تاریخی، سیاسی، فلسفی، فرهنگی و عاطفی آن ضروری است. زیرا این ادراک، روح و دل ایرانی امروز و فردا را با قلب و روح نسلهای پیشین گدازنده این سرزمین پیوند می‌دهد، و میراث پرشکوه و جاودانی مرون را به صورت پشتوانه‌ای استوار برای پیروزی در تلاش سازندگی آینده در اختیار او می‌گذارد. درک و جذب هر چه کامتر معیارها و ضوابط تاریخی و معنوی



نظام شاهنشاهی ایران، در واقع جذب و درک هر چه کاملتر ارزشهای جاودانی تمدن و فرهنگ ایرانی است که این نظام در همه طول تاریخ ایران مظهر و نگاهبان و ادامه دهنده آنها بوده است، و دوران «تمدن بزرگ» نیز پرشکوه‌ترین آزمایش پروژمانده آن در ایفای همین مسئولیتها خواهد بود.

وظیفه شناسانیدن هر چه بیشتر آرمان شاهنشاهی ایران - که چنانکه در فصل گذشته تذکر دادم قابل قیاس با ایدئولوژی‌های هیچ سازمان حکومتی و سیاسی دیگر نیست و در تمام تاریخ جهان از این حیث وضعی استثنایی دارد - در درجه اول به عهده مراکز آموزشی، مراکز فرهنگی، رسانه‌های همگانی، و حزب رستاخیز ملت ایران است.

مراکز آموزشی کشور در تمام سطوح، باید این ایدئولوژی را بر اساس بررسیهای اندیشمندان و صاحب‌نظران، با توجه کامل به تاریخ و فرهنگ و اندیشه ایرانی، از راه کتابهای درسی، توضیحات آموزگاران و دبیران و استادان، کنفرانسها و سخنرانی‌های علمی، وسایل سمعی و بصری، و همه وسایل دیگری که دستگاه آموزشی در اختیار دارد، برای دانش‌آموزان و دانشجویان تشریح کنند.

مراکز فرهنگی کشور، می‌باید همین کوشش را از راه فعالیتهای هنری، تئاتر، فیلم، موسیقی، ادبیات، هنرهای زیبا، موزه‌ها، نمایشگاهها، جشنواره‌ها، سخنرانیها، کتابها و انتشارات و وسایل دیگری که دستگاه فرهنگی کشور در اختیار دارد انجام



دهند. همین رسالت، در قلمرو امکانات وسیع سازمان رسانه‌های همگانی باید از راه رادیو، تلویزیون، سینما و سایر وسایل کار این دستگاهها ایفاء شود. بدیهی است مطبوعات و سازمانهای مختلف هنری و علمی و ادبی کشور و نیز پژوهشگران، نویسندگان و هنرمندان به مقتضای وظیفه ملی خود ایفای سهم بزرگ و اساسی خویش را در این مورد به عهده خواهند داشت.

توضیح این نکته مهم را در اینجا ضروری می‌دانم که در ایفای این وظیفه ملی و میهنی از جانب همه دستگاهها و مراکز دولتی و خصوصی که بدانها اشاره شد، نظام شاهنشاهی ایران باید در کاملترین مفهوم آن مورد توجه قرار گیرد، و نه تنها در محدوده معین امروزی آن، مفهوم این یادآوری، لزوم تحلیل وسیع همه ارزشهای اصیل ملی است که این شاهنشاهی پاسدار و نماینده آنهاست. تشریح دقیق و جامع این ارزشها و معرفی جلوه‌های تاریخی و فلسفی و اخلاقی آنها، آشنا کردن همه ایرانیان به خصوص نسل جوان با مفاخر تاریخی و با تجلیات گوناگون میهن پرستی ایرانی، معرفی آثار بدیع و خلاقه نبوغ ایرانی در قلمرو اندیشه و دانش و ادب و هنر و سایر زمینه‌های آفرینندگی، همه اینها آن اصول بنیادی است که می‌باید نیروبخش و الهام دهنده شخصیت روحی و فکری هر ایرانی در عصر «تمدن بزرگ» باشد.

مرکز بسیار مهم و اساسی دیگر از نظر ایفای این وظیفه حیاتی و ملی، حزب رستاخیز ملت ایران است که در واقع



فعالتهای دیگر مراکزی که بدان اشاره شد نیز در قلمرو کلی آن صورت می‌گیرد، زیرا بهر حال همه متصدیان و مسئولان انجام این فعالیتها عضو حزبی هستند که جنبه فراگیر و سراسری ملی دارد. ولی آنچه اختصاصاً در حوزه وظیفه حزبی است، توسعه آموزش سیاسی است که آموزش ایدئولوژی نظام شاهنشاهی ایران مهمترین رکن آن است. در این زمینه حزب می‌باید از کلیه طرق این آموزش، بر اساس علمی و بر اساس گفت‌و شنود حزبی در همه مراکز خود، و در همه سطوح اجتماعی و مملکتی اقدام کند.

توسعه هر چه بیشتر آموزش سیاسی، از ضروریات نظام اجتماعی و ملی ایران عصر «تمدن بزرگ» است، که در آن می‌باید چنین آموزشی دوشادوش آموزش کلی افراد ایرانی پیش برود. حفظ دستاوردهای انقلاب، خنثی کردن توطئه‌های ضدانقلابی، آمادگی برای مواجهه با شرایط ناشی از رشد همه جانبه اجتماعی و اقتصادی و عبور آگاهانه از دوره انتقالی در راه وصول به یک تمدن برتر، بدون آموزش فراگیر سیاسی مقدور نیست. غفلت از چنین آموزشی موجب می‌شود که تجارب انقلاب اندیشه‌های ملی را چنانکه باید رهبری نکند و فلسفه و ایدئولوژی انقلاب در حال توقف بماند.

آموزش سیاسی که لازمه هر نهضت و پیشرفت آگاهانه اجتماعی است، طبعاً مرادف با تأیید بی‌قید و شرط همه آنچه مطرح می‌شود نیست، بلکه متضمن تحلیل و تجزیه آگاهانه مسائل است، تا از این راه موارد ضعف و اشتباه به‌طور مداوم تشخیص



داده شوند و مورد بررسی و انتقاد قرار گیرند، و اصلاح گردند. تحقق این نظر مستلزم شکل دادن به دیدگاههای متفاوت برای ابراز نظرها و سلیقه‌ها و عقیده‌های مختلف از طریق جناحها و مقابله نظرها است. این فرض که آزادی برخورد اندیشه‌ها و عقاید متفاوت فقط در کادر یک نظام چند حزبی به‌شيوه غربی امکان‌پذیر است صحیح نیست، زیرا در این مورد شکل اهمیت ندارد، بلکه محتواست که مهم است. نمونه‌های متعددی در برابر ماست که نشان می‌دهد در جوامعی احزاب مختلف وجود دارند بی‌اینکه آزادی در آن جوامع مفهومی راستین داشته باشد.

حزب رستاخیز ملت ایران، به‌عنوان یک حزب فراگیر ملی در نقش آینده خود یعنی در نقش راهنمای فکری و سیاسی ملت ایران در مسیر «تمدن بزرگ» باید بهترین نتایج نظامهای چندحزبی را ارائه دهد بی‌آنکه ضعف انکار ناپذیر آن نظامها را که غالباً به‌صورت چنددستگی و صف‌آرایی داخلی و دشمنی طبقاتی متجلی می‌شود پذیرا گردد. این جهت‌گیری از نظر حزب رستاخیز منطقی است، زیرا برای این حزب مسائلی از قبیل عوام‌فریبی و سازش با گروههای فشار برای حفظ قدرت یا رسیدن به قدرت که مسائل روزمره سیستم‌های چندحزبی است مطرح نیست، و در عین حال تحرک کامل فکری و سیاسی بر اثر گفتگو و برخورد سالم و سازنده جناحها در آن وجود دارد.

فضای باز سیاسی که اکنون با گسترش آموزش سیاسی و با توسعه گفتگوی سازنده در حزب رستاخیز به‌وجود آمده است باید